

نبرد این مسئله توقف نموده است و هیچ يك از مذهبين را در حجاب نداد و ظاهر
 در اين مسئله باشيخ و علامه است و دلایل و وجوه مدخول است من ثابت ان بعاب مراد
 معانيه بنجاد پدز ملك الموت چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه اچنان روایت شده
 است و میتواند بود که مراد معانیه یعنی کرم موت و نا امید شد از جنات باشد چنان
 گویند که را با المعانیه پدید می آید بود که مراد معانیه دیدن پیغمبر صلوات الله علیه
 الهم المومنین علی علیه السلام باشد زیرا که روایت شده است در کتاب کافی از ابی
 که گفت قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا حمل بين وبين الكلام
 اناء رسول الله صلى الله عليه واله ومن شاء الله فحلب رسول الله صلى الله عليه واله
 عن عبيد الاخر عن ابي بصير له رسول الله صلى الله عليه واله اما ما كنت ترهبوه
 اما ما كنت تخاف فقامت منه ثم يفتح بابا الى الجنة فيقول هذا منزلك
 من الجنة فان شئت ودناك الى الدنيا وراك فبهما ذهبت فضة فيقول لا حاجة لي الى الدنيا
 الحديث يعني فرموده است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر گاه حامل شود
 پیام مومنین و سخن کرد او یعنی چنان شود که از سخن کرد بپندد نباید ترس او رسول خدا
 صلوات الله و سلامه علیه و آله و کسب که خدا خواهد باشد یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی
 و می نشیند و رسول خدا صلوات الله علیه و آله از جانب است او دان و بگری یعنی حضور
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جانب چپ و پس میگوید با و رسول خدا صلوات الله علیه
 و آله که همان آنچه از روی آن داشته اینک در پیش است و آنچه از آن پیش است بدینست که
 از آن این شد پس میکشاید از بر او و در کوه هشت و میگویند با و که این است خوار
 نواز هشت اگر میخواهی ترا باز گردانم بدینا و روان طلا و نقره بسیار بود باشد پس
 اشخص چون مشاهده انحال و اسماع ان بشارت نماید بگوید مراد بدینا حاجت نیست
 و باز گشت بدینا را میخواهم و مراد بمنشاه الله در آنچه پیش چنانچه در ضمن روایتان

و این روایت صحیح است و در کتاب کافی و بحار و غیره آمده است

مد از مظالم و حقوق مردم کرده و در ذمه او قرار گرفته و امثال آن را این سه حالت بجهت داشته اند
 ضرر نگاه و پیشتر از آن کتابان فضا موند کوره که دعای باز منته و نشد و در کتاب
 چند بر یکدیگر مشرب که حصول هر یک از آن لازم دارد حاصل بود و یکی یکی در کتاب
 بر مجموع این سه حالت اسم نوی با طلاق میکنند هر سه با هم نوی که نسبت به نسبت
 و حالت دوم که پیشتر مذکور است اطلاق میکنند حالت اول راه عقد آن میباشد حالت
 سیم را ترم و پنجم آن و گاه هست که مجموع پیشتر مذکور را نوی گویند و بر آن
 فلوی یاد یاب عرفان نوی را بر و جوهر دیگر نیز نوی که در آن بعضی گفته اند التوبه و رجوع
 الایوب عن الجرم السابق نوی نیز از کشتن غلام که پنجم است و گاهی که پیشتر مذکور است
 و بعضی گفته اند از این احوال مناسبت است الفحشاء کذا اینند و اعضا و و نیت
 ندانند پنجه از پیش رفتن است از گناهان و بعضی گفته اند که خلع لباس الجفاه و نیت
 الوفاء کند لباس جفاه بد کردار و نیت کسرت است بساط و نیکو کاری قبل از نیت
 قبول خدای تعالی نوی بنده کار است افسا خن عفتی است که مرتب است بر گاهی که از
 نوی میکنند این که نوی براعت سقوط عذاب است جمع علیه اهل اسلام است هیچ کس از
 خاصه عامه بر این معنی خلاف نکرده است خلاف این است که قبول نوی و اسقاط عفا
 مذکور از نایب یا بر خدای تعالی واجب است که اگر نکند ظلم او لازم میباشد تعالی عن ذلک بار
 بر سبیل فضل موهبت که از تو کرم و احسان بر بندگان خود بعمل می آید و معترف بر
 قول اول نفرینند و قبول نوی بر خدای تعالی واجب دانند اشاعره قول ثانی را اختیار
 کرده اند و میگویند از روی محض فضل و احسان و بر او واجب نیست و از علمای شیعه
 شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز با ایشان در این مسئله موافق بوده است و در کتاب
 اقتضا حکم بعدم و جویان بر خدا کرده و شیخ جمال الدین مطهر علی المرتضی نیز در بعضی
 کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده و خواجیرضا الدین علی المرتضی در زمان خود

قبل از مردن بپرویز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدین سنی که
روز هر این توبه است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه وعظایند برین توبه قبول
میکند خدای تعالی توبه او را بپوشد و قرین توبه قبل و بعد از توبه در وقت توبه
رجوع و برگشتن است از امری که گناه آنرا برینده نسبت میدهد و گناه بخدا چون برینده
نسبت میدهد معنی برگشتن از عصیت و گناه کار است بطاعت و فرمان برداری
چون بخدا استناد کند برگشتن از عفویت و عذاب بجانب لطف و امر زکارتی در اصطلاح
پیش از گناه است بواسطه آنکه گناه است و بدین توبه بواسطه آنست که برین روز از توبه
توبه پیشانی از شراب خوردن است بواسطه آنکه مضرت است بسید و بعضی بناده کرده اند بر
عزم بر توبه معاودت گناه را ابداً با بدین توبه همانند توبه دیگر که برین توبه
است که غرض مذکور لازم این پیشانی است هرگز از آن منفک نمیشود و کلام تمام در این توبه
است که توبه دست نمیدهد مگر بحصول مراقبت از آنکه گناه چایبست بنیابنده و
خداوند که مانع میباشد از سعادت آقای او و در هر توبه فائز است کسی که میباشد از پیشانی
چون این توبه را دانست و پیشانی کرد هر این توبه را حالت دیگر دست در هدایت آن امر توبه است
از امور توبه مذکوره و آن اندوه کین شد نفس است بواسطه آنکه دست رفتن سعادت آقای توبه
حقیقه و تاسف ناشن او بر او نکایا موکد باعث آن شده و این تاسف و تاسف است که بغیر
ان بنده است پیشانی میکند هر گاه این تاسف بنده کرد و در پیشانی حال دیگر
میدهد که امر توبه است از امور مذکوره و آن قصد است که یکی تعلق بر زمان حال
و یکی بر زمان آینده و یکی بر زمان گذشته اما آنکه تعلق بر زمان حال را در توبه گناه است
که میباشد از بوده و آنکه بر زمان آینده منعلق است در نهادن بر عدم ارتکاب آنست و در
زاون یا خود که برین توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
طاعات و عباداتی است که از او غرض شده مثل نماز کردن نمازها و که از او توبه توبه

بود که اشتباه هم میسر نم و گفتن فارغ دل که عاشق میشود حاصل آنکه نسبت کاملی که
 در عبادت بکار تواند آمد بر وجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال بدینا باشد
 قطع و قطع اینجاست منافی اخلاص و تفریب باشد از خاطر کرده باشد مقدر نسبت اول خود را
 بالکل از امور دنیا و فکران باز نکردانی و دامن خاطر خود را از الایس صفت
 زمین و نبر پاک ستازی و قطع نظر از خطوط عاجله دنیوی و نیکه پس نسبت بر
 اشق و آخر باشد از سایر اعمال و منافات نباشد مباحثه نیت المؤمن خیر عمل
 و آنچه این حد منضم است مباحثه افضل الاعمال اجزایا بلکه مؤکد و مقرر
 بگذر باشند و الله ولی التوفیق حدیث و هشتم روایت شده است که
 اتصال یافته است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جوی از اصحاب از احمد محمد
 از ابن فضال از کسبه که از او نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله من تاب قبل موته ربه قبل الله توبته ثم قال ان الت
 اکثر من تاب قبل موته ربه قبل الله توبته ثم قال ان الت اکثر من تاب قبل موته
 بجمع قبل الله توبته ثم قال ان الت اکثر من تاب قبل موته بجمع قبل الله توبته
 قال ان الت اکثر من تاب قبل ان یجان قبل الله توبته ثم قال ان الت اکثر من تاب قبل موته
 در ضمن غار و چها نماز و انجام آغاز مثل بر پیش پیش اول خلاصه کلام
 امام علیه السلام آنکه فرمود است سو خدا صلوات الله علیه الکره کس توبه کند
 از گناهان خود پیش از رسیدن بموعده یکسال هر چه قبول میکند خضر عرفت توبه
 او را بعد از آن فرمود که سال بدتر هر ایندیش است هر کس توبه کند پیش از مردن
 خود بیگاه قبول میکند خدا تعالی توبه او را بعد از آن فرمود بدتر که ما هر ایندیش
 دیش است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بجمع بیگاه هفت قبول میکند خضر
 عزت توبه او را بعد از آن فرمود بدتر که هفت هر ایندیش است هر کس توبه کند

حاشیه
 در این حدیث
 اشاره شده است
 به این که
 توبه در هر حال
 مقبول است
 و خداوند
 بخیرش پند
 میفرماید

و تقوی و صبر و عبادت و غیره در سبب و تکامل او باشد

تقریب بخدا و معانی این الفاظ را بنحاطر کثرت این صیغات کجاست این معنی با آنچه از باب
تخصیص نیت میدانند برادر این مجزیه حرکت دادن زبانی و حکایت تفصیلت نیست
و در حقیقت برانگیزانند تفصیلت و مایل ساختن او با آنچه غرض مطلوب است که بسیار
از خصوصیات و فرج است و این برانگیزان و مایل هرگاه او را حاصل نباشد مجزیه تکلیف است
کلمات در اینحال از قبیل گفتن سبزه خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرساند و مایل زبان
میشوم بقصد آنکه او را این کلام اشتهای او مایل مذکور بهم رسد و مثل گفتن گفتی که
دل او از محبت کسی فارغ باشد عاشق میشوم فلا ترا و قدم در باد پیر و سخن از اعطای
مبهم بلکه راهی از برای یاد آوردن میدان خاطر بچیز واقفان دل بسوی آن پیش میگرد
استحکام باعث مایلان و اجتناب مذکور باشد اجتناب زاهور که منافی است با تقوی
نمایشی بیجان فعلی و مایلان نمینماید که بسبب آوردن امور که مناسبتی با آن را
باشد و مرعوبان بان باشد بحسب صفاتی که غالب است بر آن و احراز حقیقت از امور
که خدا است پس هرگاه غالب شود بر دل مدتی ماند و مایل پنهان نفس
تخصیص و اگر او در طلب علم با او افتاد ایشان سخنان او را صریح او را ممکن نخواهد
بود درس گفتن بقصد فریب و غرض از ایشان علم و ارشاد حاصلان و هدایت گراها
بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مفاصل باطله و اغراض فاسده
و اگر زبان او در دهان مینگردد و نظر بچند و بنحاطر گذاردن معنی از او تا اقام کند مشورت
مذکور را از لوح خاطر مرتفع سازد اصلاً اعتبار بر نیت او نخواهد بود و هم چنین
هرگاه نوزاد نیت نماز فرود نماند بفرماند بافتن با و همگی است خود را مضروب
تخصیص است داشته باشد مگر نخواهد بود که همگی مایل خود را مشورت قبیل بنماید
سازی و بدانی میدان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول خود نماید از در تکلف
و خود را بر آن دانستن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنی از قبیل گفتن سبزه خواهد

بنده المؤمن چیر من عملد بلکه نیت نیز بر انجای مختلف می تواند بود که فایده شود هیچ
 شک نیست که نیتی که مقرون با خلاصه صحت باشد نهایت مشقت خواهد داشت
 و ثواب از این پیشتر خواهد بود و از بعضی نیتها که بر او جبر نباشد هشتم آنکه مراد به نیت
 ماثرت شدن است نه عمل و انقیاد او بجان طاعت پروردگار خود و در آوردن او با خیر
 و برکتش و از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که این معنی شدت بسیار میکند و زیاده
 میشود که هر چه جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند از مباشرت ^{نیت} و
 منتهیات باز آیند زیرا که ^{نیت} و اعضا علاوه است نام که منشأ تاثیر ایشان از نیت
 دیگر میشود یعنی نیتی که اگر یکی از اعضا فی راه باید سرپیچ کند اثر آن بر بدن نیز مستقیم
 میشود و اگر بدن غیر از او راه یافت مثل نیت در هشت و امثال آن اعضا نیز در لریزه و در عین
 اقتد و برقرار نماندند در حقیقت نیز حاکم و متبوع است جوارح اعضا بمنزله ^{رعایا}
 و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح نیت پس گمان میکرد نهادن پیش از نیت که
 در نماز واجب شده است غرض نیت پیشانی بر زمین است بلکه غرض است که بنحکم عباد
 باعث نیت نواضع شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام نواضع و انقیاد یافت
 استعانت از اعضا بجوید و اعضای خود را نیز در صوت نواضع در آورد و نواضع ^{فعل}
 او شدت نماید اما اگر کسی که سجده کند از معنی نواضع فاعل نباشد و دل خود را ^{نیت}
 و نیت و لذات آن مشغول دارد هیچ شک نیست که اثر بسیار بجا خواهد رسید ^{بلکه}
 و جو سبب او با عدا مشمای خواهد بود و نظر غیر ضعیف که از آن مطلب و نیت پس نیت ^{حقیقت}
 روح عمل است موقوف و نادم حیانت او بر افضل از او باشد و این وجه نیز در یکس ^{جبر}
 پنجم که سبب گرفتاری نیت عبارت از جبر این قول نیست که در وقت نماز و در
 و در گفتن مثل بگوئی که نماز میگذارم یا روزه میگذارم یا بدری گفتن قیام میگذارم

کافر بدید از عمل و بنا شد تعاضای آن میکنند که نیست

شرین بودن فخر مهم تفضیل نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر
 شریک از اعمال او بنا پیش این توجیه چنانچه مخفی نیست که این حدیث که مادی صد
 بیان این جاری نمی تواند شد مگر در هر دو در وضع اشکال مذکور از این حدیث این
 توجیه نظر است چه اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت متشاقق است پیام مفاد آن فخر و
 حدیث آن این آدم از اهم بالعصیان و هیچ شک چنانچه حدیث مذکور بحسب ظاهر
 آن میکنند که نیت و شرین نباشد زیرا که شرین و این معنی ندارد که مشو
 عقیبت باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقیبت بر نیت شریک نیست پس
 مذکور بحال خود نباشد اگر گویند مفاد حدیث آن این آدم الخ زیاده از این نیست که قبل
 از اقدام بعمل شریک بر نیت آن عقیبت شریک نیست این معنی منافات ندارد بانکه بعد از
 آن اقدام بعمل شریک نماید بر این وجه که بر نیت جدا عقیبت کند و بر عمل جدا و شریک
 نیت کافر می تواند بود که از این جهت نباشد که میگویند اگر این نظر تمام شود بدو
 این توجیه نیز متشاقق میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه می تواند بود که بعد
 اقدام بعمل بر نیت کافر جدا عقیبت شریک باشد و بر عمل جدا می تواند بود که عقیبتی که
 بر نیت و بعد از اینان بعمل شریک نماید زیاد باشد از عقیبتی که بر عمل شریک است
 نسبت دفع این اشکال توجیه شافی بلکه توجیه اول نیز وجهی نداشته باشد فند بر
 این متشاقق و اشکال بوجهی دیگر نیز کرده اند و آن است که مراد بقول خصم که افضل
 احقر همان باشد که هر عمل را که ممکن باشد که با انهای مختلف بجای آوردند بهترین آنها
 خوبتر است که تحمل مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان
 در بلاد گرم سپری کنند شود و اویش بیشتر است از روزه که در ایام زمستان در بلاد سرد
 بدانند و زکوة که در وقت گرفتاری و غله بادرهال ناداری داده شود بهتر است از زکوة که
 در وقت از این و در حال توانگری بدهند پس منافات نباشد میان او و میا حدیث

زمانه ناری او عینما بد که منوی از او بعمل آید پس ثوابی که او را از او بگذرند نیت با هم
 پس بد بیشتر نباشد از ثوابی که از متر عمل حاصل شود و این توجیهی است در بدله منوی
 نیت دهند چه تمام آنکه طبعیت نیت بهتر است از طبعیت عمل زیرا که بر نیت نیتها عفا چه
 متر نیتها بشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب متر نیت است و اگر نیت شر است وجودش مثل
 عدم است و عفا بی بر آن متر نیت نیت بخلاف عمل که فریضه متعال ذوق خیر بره و من بعمل
 متعال ذوق شر بره پس با این اعتبار نیت خیر از عمل نیت با این توجیه از سوا فتح طبع و الی
 نزد کوار قدس سره العزیز است پنجم آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعضاء است و دل شرف
 از اعضاء است پس عمل او نیز شرف نباشد از عمل اعضاء یعنی نیتی که خدای تعالی در کلام ^{مجید}
 نماز را که عمل اعضاء است و سبب یاد خود ساختن است که عمل دل است خانی که میفرماید که
 اقم الصلوة لذكره یعنی بر پای دارا بجملة نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من باشد ^{خدا}
 است که مقصود شرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال زیاد
 میکند بخلاف عمل اعضاء که اغلب مفرد بر نیت پس از این رهگذر عمل دل بهتر باشد
 بهتر از عمل اعضاء است آنکه مراد است که نیت بعضی اعمال مشکله مثل حج و جهاد و امثال
 آن بهتر است از بعضی اعمال خفیه مثل تلاوت قرآن و صدقه بیکدم و آنچه از
 از این قبیل باشد هفتم آنکه حفظ خیر در این حدیث است فضیل نیت بلکه متکاف است که
 نیت مؤمن عمل خیر است از جمله اعمال او و نیت مؤمن من بعضی است و این توجیهی
 است در رضی علم الهدی منقول است و بارض می شود شافی که در مصباح مذکور است
 و میان حدیثی که از پیغمبر ص و اولاد الله علیه و آله مروی است که افضل الاعمال آخرها یعنی
 بهتر بنا اعمال علی است که مشقت در آن بیشتر باشد چه مذکور حدیث ثفاصنای از یک
 که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت در آن بیشتر است و اشکال مشهوری که چنانچه
 ذکر یافت در آخر آن حدیث که در کتب الکافی مشهور است از عمل چه بنا بر این توجیه لفظ

مفوع می یافت است بود بران وارد نماند که چون غرض چنانچه ظاهر است در
 بحث فاضل در اینست از عینات فقها عیناتی که بحث او با ایشان بران عینا
 است بر او بحث ساختن بقدر از علو و مناظره در است قدر انجا هر از این حدیث
 ظاهر شد که نیت از اصل عمل خبر است و افضل ان از فضل عمل بیشتر و نیز در طرف خاص
 و عام روایت شده است از حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه که نیت المؤمن خیر من عمله
 و علماء در توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد نیت مؤمن اعتقاد
 حق است که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان او بهترین اعمال او است
 زیرا که اثری که بران اثر می شود جایز بود در جهشت است و عدم ان باعث جاوید
 بود در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که اینچنان نیست و بیان توجیه رفع اشکال
 از اینجور نیت این حدیث روایت شده است نیز چه نیت است یا نیت بر این وجه
 است که نیت الكافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدتر است از عمل او و این معنی بحسب ظاهر
 دارد یا نیت در حدیث وارد است که ان ابراهیم اذا تم بالعضیه لم یکتب علیه بها یعنی
 بدستی که فرزندان هرگاه قصد کند اقدام بکراهی بر او نمینویسند انرا و عقیق
 مشرب نمیشود تا بعمل نیاید انرا چه هرگاه بمقتضا مضه است این حدیث بر نیت معصیه
 در نفسها عقیق مشرب نیاشد و عقیق بر مجزیه عمل مشرب باشد چون تواند بود که
 کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد
 باطل و کفر خواهد بود و معنی نیت عمد مذکور اینست اعتقاد باطل و کفر کافر از
 او بدتر است و ظاهر است که این معنی منافات ندارد با نیت مفاد حدیث مذکور است
 پس اشکال مذکور مندرج باشد قدر دو قسم آنکه مراد این است که نیت در عمل خبر است
 از عمل نیت و این توجیه را کرده اند که خبر از نیت نفاضی ان میکند که در است
 نیت الجاهل خود باشد در عمل نیت مطلقا خوب نیست ستم آنکه مؤمن نیت بد میکند

علاوه بر این حدیث

از پیکر بتوان کرد واجبست که بر هر نماز گذارند و قصد کنند ریت نماز بر مسلمان
 یا آنکه بعد از آنکه مخصوص مسلمانان شود در کیفیت کافران نماز نحو اسد بود
 که اما الاعمال بالقیات و هم چنین گفته اند واجبست غسل جنس بر زن زمیتر که شوهر
 او مسلمان باشد گاهی که از جنس ناپاک شود بذهیب جمع که فایند یا آنکه جو از و طی او مو
 بر غسل است پس یا آنکه آنچه از او بصورت غسل واقع میشود و در واقع غسل نیست
 بواسطه آنکه شرط غسل نیت است نیت چون قصد فریب جز ما و است از کافر میشود
 واقع شود زیرا که قصد فریب که مراد از آن اینجا قصد امثال امر شارع است از کافر
 منصوص نیست چه او خود را هیچ یک از او امر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بر آنکه
 اندیشا بر آنکه صورت غسل دارد و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده
 اند از روی مجاز و ادره نکرده اند بدانرا که در صورت عمد در واقع تاوی امر غیر واقع
 تا وارد بد ایشان آنچه ملا جلاله در رساله آموزش خود بر ایشان وارد کرده
 است که نیت عبارت از قصد است و قصد فعلی است و اعتقاد و حصول نیت است باشد
 است که از جنس او واقع شود چه کجا انسان پس قصد دفع حد که میکند میداند که از او واقع
 شده است منصوص نیست مگر آنکه از او غلط و اشتباه باشد پس نیت بدان غلط
 که کلام ایشان واقع شده غلط باشد خارج کوه یا کوه چتر رفع اهراد فاضل و واجبی
 این مقام که از مصنف نام ظله وقوع بافتراست بر نهائست و لغت و لغت است و بنحویست
 بحث او مندرج نهائست مسئله که عنوان بحث ساختند بخاطر فاضل و میسرند که عینا
 که از فقها نقل کرده اند ظاهر است که بر سبیل استشهاد باشد بر سبیل نظر استشهاد
 ان نتواند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق فقهاست بر حجت و صورت فعلی آنکه
 مضمون بقصد ایفاء باشد چنانچه محقق نیست محتاج با استشهاد هست پس اگر عینا
 از فقها نقل میشود که منضم ان اطلاق میشود تا زکوان تکلیف بر سبیل استشهاد

مثلاً

در عقیقت مضمون بر نیت نیست و آنچه در صوت نیت آمده است از قبیل ملاعبه و بازی
 کردن بعبادت قال العلماء من یحسب نیت الوضوء من نیتها یا حکام لا یجیب العرفین لرفع حد
 معاینه فان نواه وکان هو الثابت صح اجماعاً ولو کان غیره فان کان غلطاً فالأقرب
 الصحیح لعدم اشتراط العرفین لها فلا یضر الغلط فیها وان کان عامداً فلا یضر به بطلان
 نیتاً عبداً بالطهارة یعنی واجب نیست در وضو قصد رفع حد معاینه بجز نیت کند اثر
 و او در واقع محدث بان حد باشد وضو او باجماع صحیح است و اگر حد دیگر متوجه وضو
 او شده باشد و اگر قصد او از وضو غلط باشد یا نیت او باشد افرید وضو او نیت که وضو او
 صحیح است و اگر از وضو عمد و دانستی باشد افرید بطلان نیت بواسطه ملاعبه و بازی
 او بطلان نیت قول او که ملاعبه بالطهارة و فعل او از بازی ملاعبه بطلان نیت که نیت
 اش او نیت بانکه در وضو نیت در واقع حاصل نیست الا از قبیل ملاعبه و بازی
 نیت و واضحی که از علمای اهل سنت است در کتاب غزالی که از مصنفات او است میگوید انا
 رفع حد التورم ولم ینم و اما بال نظر فان کان غلطاً صح وضو به و ان کان عامداً لم یصح
 فی اصح الوجهین لانه ملاعبه بها و شرعاً کرهت کند متوضی رفع حد خواب را مستلزم
 واضح خواب نکرده باشد بلکه متوضی او بیون باشد بخاطر او را کرهت مذکور بر سبیل
 غلط از وضو واقع شده باشد وضو او صحیح است و اگر از وضو عمد و دانستی باشد و دانست
 از او خواب واقع شده است وضو او صحیح نیست بجز اگر در وضو ملاعبه و بازی کند
 خواهد بود بطلان نیت در نیت شد که فیه غلط کند تا نواوی گفته اند و عامداً لا یجیب
 و بازی کند بواسطه آنکه در وضو غلط قصد رفع حد فی الجملة از او واقع است و در
 عمد نه و نیت گفتن آن که در خواب از آن مذکور که از ایشان واقع شده از وضو مجاز است
 نیت چه در بیهوشی است که فیه بر آنچه بیهوشی است باشد این چیز طلاف می کند چنانچه
 گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار با هم مخلوط شوند چنانچه در نیت

از بیکدیگر

شهری و بلد که نهایت اینها را بر سنیان توان گرفتند که عبارتند از صحیح و مستقیم
و کمالها بر مطلقا اینها مدعی ایشانند و قدر صحت حج گویند و چه شد بر وجه
بر این و مذکور است که میتوانند در مرد بشرک شناختن کسبی و عبادت این باشد که عا
ضد کند و عبادت خود محض حق تعالی و نه بت عبادت ایشانند و ممکن است که سخنان
مفسرین که مذکور شد نیز بر این معنی محمول شود و بخاطر همین که این احتمال دفع بحث
از دلیل نیکوتر است و با وجود این احتمال هیچ نیست که احتمال اول نیز قائم است و اما اقام
الاحتمال قبل از استدلال محقق که اصل عدم وجود نسبت است فندبر و بیاید دانست که
این مذکور است که بیاید پس در این معنی است تا اول است مسکات است از تکلیف ایشان
میکنند بان و از تکلیف ایشان بر امری تکلیف تا لا یتقوا بان امر لازم میباشد اما اول
خدای تعالی در آخر آن که و ذلك من الصلوة یعنی ان عبادت مفرود با خلاصه طرف
مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور در شرف ما نیز ثابت باشد و از این
است که علمای فارض و از الله علیه هم بر مطلق مذکور بیان ایشانند لکن کرده اند و الله
اعلم بما یشریح بجز بیاید است که تا چنانچه در وقت از ضد بوجود آوردند فعل پس
نصورتی که در آنکه ضد کند بوجود آورد از آنکه در حقیقت نیست نکرده خواهد بود
و گاه هست که اطلاق میکند نسبت بر نفس خود مذکور است که در وقت از ضد بوجود
نیاشد چنانکه در عبادت و فعلها واضح است که اگر موخنی نسبت کند دفع حکم را در
واقع آن حکم از او واقع نشده باشد اگر نسبت مذکور از روی غلط باشد و او را در
ان است باشد باشد و او صحیح است و اگر از وجهی دانست که باشد زیرا که در صورت
غلط هیچ شکی نیست که قاصد دفع حکم از آنست اما در صورت غلط ضد مذکور
میتواند بود که از او واقع شده باشد بلکه اینها را واضح شده باشد بجز در صورتی که
نفس است و از این جهت است که حکم بطلان عبادت و کفره اند و عبادت او در صورتی

ناحیه

ترکیب مضمون مخلصین واضح است و ضمیر امر را جامع است باهل نور و نورانی و مراد
 او این است و الله اعلم که مامون تر شده اند به نور و نصیحتی مگر باینکه سینه کشد خدا بر او
 در حالتی که مخلصین باشند در بنگ خود و کسی را مثل عزیر و عیسی شریک او نشاند
 در بندگی او چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود که موسوعه الجوامع الجامع است جلالت
 که تفسیر این است میکند که مامون تر شده اند ایشان در نور
 و اینچنین مگر بدین بر کفر بیهوده اند کتاب خود را او میدکوده اند احکام
 خود را از باطن بخواستند و صلاح کساف نیز در کتاب خود مضمون است را بر این
 ذکر کرده و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین در این
 این کتاب از آنست که بسیار در مخلوطات از دعوت ایشان و اوصیایان غیر او و فاضل بیضا
 در تفسیر خود که مخلصین له الدین با این معنی است که در بندگی او کسی را شریک
 و نشانند و مولانا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلالات کرده است
 باین است بر آنکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد بجهان و عمل با او کافیست زیرا که خدا
 تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که با خلاص باشد و اخلاص عبارت از
 توحید و یگانگی خداست و شریک نشستن کسی با او که عبادت او بعد از او
 عطف کرده است بر آن بنام بنام و امتیاز با او ای زکوة را پس اشاره کرده است مجموع و کفایت
 و ذلك من القیمه و ذکر کرده اند بعضی این استدلالات را باینکه لا نسلم ذلك اشارت
 مجموع توحید بنام بنام و ادای زکوة باشد چنانچه او میگوید که اشارت بنوحید شهابا
 و اعمال مذکور جز درین فهم نباشد و بالجمله از معنی این جماعت نظر میورسند که این
 مذکور بر غیر این است ندارد که اهل کتاب مامونند باینکه عبادت ایشان در خدا بر او
 از ایشان واضح شو که قابل باشد بوجدانیت و یکسانی او و کسب اوست و عبادت خود شریک
 نشانند و اصلا دلالت ندارد بر آنکه ناچار است و عبادت از نیت بهر یک از دلالت

رجحان داشته باشد بر ترك آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج از غیر کعبی که فایده
 است بآنکه آنچه در خصص آن نیز از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترك رجحان دارد
 و اینک ملا حظه میشود که دخول سنت در مامو به منافات دارد با آنچه مختار محققان است
 که اشعاعی در وجوب بحسب سنت و غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در عرفها استعمال
 میاید ظاهر است که بر معنی حقیقه استعمال باشد اصل و ندارد بواسطه آنکه در ادب
 بامری که گفتارند بحسب سنت از برای وجوب صنایع اصل است و آنچه در معنی آن باشد
 در لفظ امر که هر کجا بذالف بهم و زامنت چه در مذکور نیز ایشان از برای معنی است که مشرک
 بنا واجب سنت یعنی طلب مطلق فرج و هجره زیرا که حکم کرده اند بآنکه سنت فرج
 مامو بر است چنانچه فاضل عسکری در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است و حکم مذکور
 چنانچه عرفی نیست تقاضای اشراک میکند نه نهایتا آنچه توان گفت در این باب است که
 اعراض شیخ علی علیه السلام و بنوی بر اعراض این باشد از آنکه مامو بر شامل سنت است
 است و حقیقت ایشان حکم بر شمول آن کرده اند و غرض از صنایع ساختن عرفی و اصل
 نباشد بلکه بحث و با علم فساد است و بحث از این باشد زیرا که علم مذکور در کتب
 نهایی بر ترک کرده است و آنکه سنت مامو بر است بحسب بنامه اما در نهایی
 اصولی که کرده است بآنکه سنت مامو بر نیست و بحث مذکور بنا بر این است
 نهایتش بنا بر این چندان نفعی بحث مذکور در مرتب نخواهد بود بآنکه ظاهر از
 کلام او است که در او اعراض بر اصل عرفی نباشد و ایشان آنکه عرفی بر این وجه
 جویند نیست نه بحث از برای و الله اعلم بما شمس چنانچه ایشان یافته است میان علمای
 رضویان الله علیه که از جمله دلایل آنکه واقع است در عبادت ناچار است از نهی و
 ناکث نکند صحیح نیست قول خدای تعالی است و کلام محمد و ما امرنا الا لیعبدوا
 محضین له الدین و ردالات این باب بر مطلب مذکور نظر است زیرا که در این باب

این کلام در کتب معتبره
 از جمله کتب معتبره
 صحیح است

روزه مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه واجب مذکور معین باشد مثل روزه
ماه رمضان و نیز معین و خواه غیر معین باشد مثل روزه قضا و نیز غیر معین نهایش
در قاطر از صحت روزه غیر معین شک نیست و عدم صحت نیز اخصال دارد و الله اعلم بما یشیر
شریف کرده اند بعضی فقهای ما نیت با اراده ایجاد الفعل علی الوجه المأمور به شرعاً یعنی
اراده موجب ساختن فعل است بروحی که از جانب شرع شارع امر باین شده و مراد ایشان
اراده اراده فعل است و فعل آنچه اعم باشد از فعل و داشتن نفس بترك فعل ناپدید
از تعریف مذکور اراده خدای تعالی مراد فعل بندگانه از پروردگار آن اراده خدای تعالی
بندگانه از پروردگار آن اراده فاعل است و داخل شود نیت روزه و نیت احرام حج و امثال آن
انکه بحسب ظاهر اراده فعل نیت بلکه اراده ترك فعل است و علی الوجه المأمور به شرعاً منظور
است با اراده نیت یا ایجاد و مراد این است که اراده بر فوجیر باشد تا غم از تعریف با اراده
روزه چه در غم لازم نیست که اراده بر فوجیر باشد بلکه غم بر فعل اراده ایجاد است
نیت خواه بر وجه مأمور باشد و خواه نه و این تعریف علامه در کتاب قواعد الاحکام
ذکر کرده و شیخ علی رحمة الله بر آن اعتراض کرده است که اگر از مأمور به واجب اراده کرده بنا
انکه امر در حقیقت از برای وجود است و در غیر وجود بطرف نیت است تا مامور به لازم
که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است نیت
اینچه فعل آن مطلوب باشد و از جانب شارع و خصص آن حاصل کرده باشد و اگر چه
بلاحتی بود باشد مثل آنچه مطلوب است در قول خدای تعالی که و اذا حلاله فاصطادوا
یعنی هرگاه محل شکار حرام خود را با تمام رسانند و خصص است شمارا که صید کنند با
انکه جمله کلام بر معنی نجاستی خواهد بود که بر اراده وجود آورد افعال مباحه و حکم بر نیت
بود آن نزد فقها بعد از دست تمام شد از جمله کلام شیخ شهید علی رحمة الله در شرح
قواعد و کلام او نظر است زیرا که مأمور به عیناً از امر است که فعل آورد آن بحسب

و

باعث فساد عبادات باشد اما آنکه قصد تحصیل ثوابی باعث فساد عبادت نیست
 خلاف کرده اند و آنکه این فساد مبطل است بانه اکثر از ایشان بران در فسادند که مبطل نیست
 چنانچه شیخ ابو بصیر طوسی رحمه الله علیه در کتاب طبوط و شیخ ابوالقاسم در کتاب مغنیه شرح
 مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر علیا در تفسیر کتاب شریک احکام و معنی جزم باین گفته
 کرده اند و گفته اند که امور مذکور چون البتّه حاصل است قصدان بعد از آنکه قصد فریب
 متعمد باشد نقصان ندارد و برایشان وارد میباشد که لزوم حصول چنانچه سبب فریب است
 لازم ندارد صحت قصدانرا و متاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده اند بطلان
 عبادت کاهی که یا قصد فریب یکی از قصدی مذکور جمع شود و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب
 مفاتیح قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ فخر الدین و الدار و شیخ شهید علیه
 الرخمر در کتاب بیان نیز تابع او شده اند این قول وارد جحان داده بشاید آنکه اخلاص که
 در عبادت مطلوب است انضمام قصد امور مذکور فواید پیش و این مذموم است و شیخ
 شهید در قواعد خود احتمال تفصیل نیز راه داده است بر این وجه که اگر مقصود بالذات قصد
 فریب باشد و قصد کما دیگر بر جهت آن واقع شود عبادت صحیح است اگر اصر بر عکس باشد
 یا هر دو مقصود بالذات باشند باطل و بیاید آنست که اصر قصدان باینست فریب ضم مقصود
 و اگر فی نفس رجحان داشته باشد یعنی واجب باشد باینست و قصدان از روی وجوب یا سنت
 کنند مثل امشای از طعام روزی و داشتن کاهوک بواسطه حفظ بدن امشای مذکور واجب است
 باشد اعلام ما سومین بدخول در نماز بقصد راه نمودن بر خیر مناسبت است که ضرورت
 صحت عبادت نکند چه قصدان منافی قصد فریب نیست بلکه موکد است و بیست و
 امور پسندیده در ضمن آن باینست قصد فریب ملاحظه رجحان آن نتوان نمود چه در روزی که
 که باینست فریب را انضمام امشای از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن صحیح خواهد بود
 خواه روزی مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه واجب مذکور معین باشد مثل

آمد پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که فصدان صحیح باشد و او را اسنکه است که
 کند بر مطلب مذکور بحدی که روایت کرده است از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در
 کتاب کافی بطریق حسن است از هر بن خواجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
 العباد لله قوم عبدا لله عز وجل خوافك عبادة العبيد و قوم عبدا لله بنا
 و نعال طلبا للتواريك عبادة الأجراء و قوم عبدا لله عز وجل جباله فذلك عبادة
 الأحرار و هي افضل العباده يعني عبادت کنندگان سه خفاند که در هر عبادت خدا میکند
 و فصدایشان نرسد از عذاب است این عبادت اسنکه بواسطه نادیده شدن خداوندان
 با او و نواهی ایشان پیام بنمایند جمیع عبادت او را بر نای می یارند بواسطه خواستش و
 او در این عبادت مزد و زانست که بواسطه بر دست او رسد اجرت آن بعمل پیام بنمایند و بر عبادت
 او پیام بنمایند بواسطه محبتی که با او دارند این عبادت خردمندان و ازادگان و مقربانست
 و این عبادت بهترین عبادتهاست بر این وجه که بگویند قول حضرت سران جمله که هر افضل العباد
 یعنی این عبادت بهترین عبادتهاست اشعار آن را آورده که این قسم اول است از اضاف بر هر چه دارد
 پس صحیح باشد چه عبادت باطل هیچ نحو بر هیچ منصف نیست پس مطلوب است عبادت سبب
 که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد نماید پس هر چه که ما
 از آنکه در دنیا بقصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود فصد مذکور را چنانچه از
 کلام ایشان فهم میشود باعث فساد عبادت میمانند اگر چه بقصد فریب جمع شود و اما
 باقی ضمایمی که عبادت سبب حصول آن میشود خواه فصد شود و خواه منتهی خلاص شدن
 از فقره دادن بنده سبب آن ذکر آرد رکعت و دیگر هم از طعام خوردن و نماندن و
 خشک شدن اعضاء و وضو و اعلام مؤمنین با دخول در نماز در تکبیر و الا حرام و رفع الوضوء
 کرده عنیم باسئغال در نماز و ملازمت طواف خانه کعبه و امثال آن عبادات و محافظت
 خود بر خواستن بنام شرف امثال آن ظاهر است که فصد آنها نیز پیش ایشان بطریق

عبادت
 سبب

نیست که شوق دوم نزد ابان و پسر عرفان از معرض اعتبار ساقط است و از درجه اعتبار اعمی
 نازل و اما در استدلال بدو این فرقی که اول مذکور شد آنکه بیجا از مفسرین ذکر کرده اند
 که معنی و عبور هیئت اینچه مذکور شد آن نیست بلکه معنی و عبور غیب و اجابت قبول طاعت
 و نور از عدم قبول آن اما در این سیم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده
 که معنی لعنکم نقلیون آنست که نباشد که ستمانند شوید و فیروززی با بید و هیچ شک نیست
 که حضور رضای او تعالی و حده العزیز از اغاظم سعادت و فوز و سبحان قبول طاعت بهتر است
 فیروززیها و نفسی کرده است شیخ مذکور فلاح که در قول خدای تعالی که اولئک هم المفلحون
 بخارج فوز که عیانت از فیروززی یافتن و ستمانند شد و شیخ ابو جعفر طوسی در حدیثی فرمود
 نفسی خود که موشوی به نبیان است گفتار است که مراد بملکون از ابان بخارج فیروززی است یعنی آنکه
 ادراک کرده اند و یافتند اینچه معنی است از خدای تعالی بسبب اعمال خیر که از ایشان در
 وجود آمده است و بازا ایمانی که بر پیغمبر و دین آوردند و آن نیست مگر فیروززی و سعادت
 و در تفسیر قاضی نجاشی و واقع است که المفلح هو الفاعل بالمطلوب و همین معنی در کتاف نیز
 ای نفسی کرده است شیخ ابو علی طبرسی فلاح را در این که بهر فلاح المؤمنون بفوز و سبوا
 نهایتش آمد فلاح را بپند مذکور با بمعنی لازم ندارد که هر جا واقع شود بر این معنی حمل با
 کرد و بر تقدیر که بر این معنی حمل شود استدلال بان بر مطلب مذکور نگاه تمام است که جمله
 لعنکم نقلیون جمله محالی باشد اما اگر بر غلطی حمل شود هم چنانکه شیخ ابو علی طبرسی در
 الله نقل کرده است این مذکور را مطلقا لک بر صدی نخواهد بود چه بر آن تقدیر
 چنین خواهد بود که بر این وجه عمل آید تا بعد از ذکر مذکور سبب آن شود که شما بتوانید
 شود و از عذاب برهید این معنی لازم ندارد که اگر باین قصد کند عمل صحیح باشد همیشه
 که وضو سبب بر شد و نظافت اعضا پیش و اگر در وضو اثر ضد کند با نفاذ وضو
 باطل است و اگر ضم کند ضدانرا با ضد فریب بر صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد

کردن خلق است از معامله که با خود نمائی کند و بعضی گفته اند هوسش را عمل از اخلاقی و
 نطقش را عمل از اخلاقی پوشیده داشته باشد عمل است از نظر خدا و صواب و باک ساختن آن از
 جمیع تعلقات و کرمی که از آن لایم و بی معامله عوضا علیه الذاریت یعنی عمل خالص
 است که داده نکرده باشد خواهسته باشد بجز از آن عمل هویتی از خدای تعالی به
 در دنیا و در آخرت و این درجه است بلند یا پادشاه عالی که کسریان میتوان رسید
 اشارت یافت کلام حضرت امیرالمؤمنین و سیدنا ابو محمد صلوات الله علیه و آله و حال
 مناجات با پروردگار خود که ما عبدك خوفا من نارك ^{و طمعا في جنتك} و لكن وجدك أهلا
 للعذاب فعدت بغير عيبات نكروم ترا از ترس عذاب تو و در واسطه طبعی که در هشت تو داشتیم
 ولیکن یافتیم ترا الا بتوانك عيبات تو کنیم پس عیبات تو پیام تویم ^{نعم} ^{نما} ^{شروع} ^{موسی} ^{اول} ^{بیاید}
 دانست که بجای از علمای خاصه و عامه بعضی علمای شیعه مستحق بران رفتند که هرگاه در
 عیبات صورتی از خوی یا اخلاصی از توایب عیب الهی ضد شوق انقیاد صحیح نیست
 گفته اند که این ضد منافات دارد با اخلاصی که عیبات از آن است مخصوصا رضای الهی
 و اطاعت امر است و کسی که ضد حصول یا اخلاصی از عذاب نماید هرگز بر ضد نخواهد بود
 جلب نفع و دفع ضرر را از خود نه مخصوصا و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که تعظیم شخص
 نماید و شناویش او کند بواسطه طبعی که در مال او داشته باشد یا بجهت موسی که
 او را از اهانت و از او باشد هرگز او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت و از هر چه
 در این باب است لغوی و بیجا که ماند و خواستند علی بن ابی طالب است قدس سره و از
 کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد شریک نیز مستفاد میشود که مذاهب اکثر علمای ائمه
 رضوان الله علیهم از آنست و امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق منکلمین بر این قول کرده
 است و گفته است که جمیع ایشان متفقند بر آنکه کسی که عبادت خدا کند از جهت ترس عذاب
 بواسطه طبع توایب عیبات او صحیح نیست و فعل مذکور از او نیز تفسیر شده است او دعوا

و در جواب

تو ای صفا پیش مردم و در آن بر وجهی که اگر سنا پیش مذکور ملحوظ او نباشد
نصدا مذکور از او عمل نیاید اگر چه باند که اگر رعیت ثواب الهی نماید مستحقر رعیت
سنا پیش مردم او در آن پیدا شد که نصدا مذکور از او عمل ابداً نه مثل انکسوی که او را در
در نمازهای سنتی مثلاً و غارنی در بعضی مضد قامت بوده باشد که همیشه یا آنجا
داشتند است و انقلی اقتدا که در بعضی که بان پیام داشته باشد جوی خاص شود و او در
ان وقت عمل مذکور را بر خود سبک تر یا با اوقات دیگر و بسبب حضور اجتماع
در آن وقت مدح خود نماید و مشاطه نماید بسبب آنکه ایشان بر عبدان او اطلاق
نمایند و اگر چه بود که اگر چه ایشان حاضر نمیشدند نیز عمل مذکور از آنکه همیشه قوی
بایدان بهم غیر سبک بر آنکه امثال این امور از او سبب که خلدن در مدد صدقیت با خالص
و با جمله هر عملی که قصد کنی در آن وقت حصول رضای الهی و ختم کنی با آن خطی از خطوط
پنجاه و پنج است که ترکیب نیاید و بیاعت بر پیام با عمل از غرض بود غرض نیویند
در آن صاف نخواهد بود خواه غرض بی قوی تر باشد از غرض بود و خواه ضعیف
و خواه هر دو مساوی باشد که اهل الخالص لکن لا زیادان بمدحک علی استلا لا الله
عز وجل خالص لغت هر چیز است که صاف پیش باشد و بجزم دیگر غیر خود مژد
نشاید باشد خواه آن غیر و سبب از او غرض تر باشد و خواه نه پس هر کس که قصد کند به
محصن یاقی آنکه نسبت از هیچ قصد فریب باشد صدق او بحسب خالص خواهد بود و هم
چنین صدق که بعضی ثواب باشد و بر یا محاط نباشد اما در عرف مخصوص یافتند
عمل خالص یعنی که قصد فریب در آن مجرب باشد از جمیع منزهتها و این معنی خالص
نامند و اصحاب فایز و ارباب حقیقت عمل خالص را بعضی تعریفان دیگر نیز کرده اند بعضی
گفته اند هوای را عمل غایب بکون لیس فی صیغه و صیغه بری ساختن عمل است آنکه
غیر خدا بر او چیزی نباشد و بعضی گفته اند هوای را ج الخالص معاملة الخیر

این و الله اعلم انستکه حضرت عیسیٰ بن مریم بر کوه مرده ترا که خوانده مردم است
 بحسن عمل نیکی کردار و متواضعی است که مردم و قوفی بسیار و اعتماد تمام بر او بنا و زندقا
 ان خدا شده باشند بلذات و نعمت های آن که در معرض فتا و ذوالست فریفته نشوند و عطا
 کرد چنانکه اگر کسیب پیشانی بند بر پیام با اعمال صالحه و کردار نیکی نماید با ایشان در
 دنیا معامله و کسبه که در مقام امتحان و خیر کسب آن باشد که کدام یک از شما نیکی عمل نماید
 و مقدم داشته در این ایام و در حجاب و واسطه آنکه مو بیشتر از عیسی است بر حسن عمل مردم را
 بیشتر نیکی کردار میدارد و بیاید داشت که این نفسی که مذکور شد گناه هست که محو
 شود و در این مذکور است بر مو که بعد از چاه است اما اگر عمل کنیم بر عدم اصله که
 از ایام چاه و قبل از ذوق بدینا بنا بر آنکه از این مو میگویند چنانچه حضرت عیسی در کتاب
 مجید مینویسد و گفتیم امواتا فاجناکم یعنی شما مردم کان بودید پس زنده گردانید شما
 خدای تعالی مغیبت و الله اعلم این خواهد بود که تقدیر کرد خدای تعالی عدم اصله شما
 پس نقل کرد شما را از آن حال و خلقت چنان در پویشاید بجهت آنکه امتحان کند شما را بجهت
 گذشت و تقدیر می شود بر این تقدیر بر واسطه آنست که عدم اصله مقدم است بر چاه لیکن
 لیکن از افعال نافذ است که اسم خیر میخواند و اسم او اینجا ضعیف است مشرک را و راجع بخدای تعالی
 با ضمیرشان است که راجع است بر مسند این جمله اینده بابی هر کجاست علی اختلاف المذ
 هبه و جمله یعنی خیر است خشنه الله و الله الصفا فرود در مغیبت و بیافرو میان آن
 کلاوی که از خواجگه فی الدین طوی منقول است در شرح نهاد بهیست درم از این کتاب
 ذکر یافت یا بخارجوع باید کرد و در او برینست ضائق مابل بنا خنر دست بجان خدای تعالی
 و آنکه ملاحظه شود در آن چیز بسوی فریب حصول رضای او نه مثل کسبه که از او کند بند
 خود را مثلا و ملاحظه کند زبان با قصد فریب خلاص خود کرد از مشقت فقر و کسب
 او یا از شیخی خلق و زبواجمان او یا آنکه تصدیق کند در حضور مردم خدای را بواسطه عو

مذاهب مختلفه را از روی زمین و بانی نخواهد گذاشت مگر در حق را دشمنان او که مقلد
علما و ارباب اجتهاد باشند چون ببینند او را که برخلاف آنچه امامان ایشان بر او گفته
اند حکم میکنند ریخت حکم او در خواهند اندازد اگر او اطاعت خواهند کرد او امر و نهی
او را بچند نوبتی که از شمشیر داشته باشند و شادمان و فرحناک باشند و جو او عامه
مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان و بیعت کنند با و عارفان و ذواتایان از اهل حق
و ارباب عرفان از روی شهود و کشف بعریف الهی بگویند ایشان حق که از جانب خدای تعالی آمده
بان یافتند باشند و او را مرگ باشند از جانب خدای تعالی که بر بیا میبارند و دعوی او را
و یاری میداده باشند او را در دعوت مردم بکس حق و اگر نباشد که شمشیر بر او باشد
فتوی دهند فتنهای زمان او و لیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را شمشیر و کرم که نفع ببرد
فتها و مجتهدین موطاطام او و پیشروید باشند از شمشیر قبول کنند احکام او را بی آنکه
ایمان با او آورده باشند در باطن برخلاف او باشند اعتقاد داشته باشند درباره او کلام
در میان ایشان حکم کند غیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند که او بر ضلالت است و حکم
او بر حق نیست بواسطه آنکه ایشان را اعتقاد است که مجتهد زمان اجتهاد انقطاع یافته است
مجتهد در عالم بانی نیست خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد دانست
که بدرجه اجتهاد برسد اما کسی که دعوی عرفیه الهی و شناخت خدای نماید مرا حکام
را نزد ایشان بگویند و فسخ حال در امانت و استیجاب بود و چه کلام مذکور درین نامل
کن در آن و بدیده بصیرت و فکر و تدبیر که کوفاه نباشد از رسیدن بشاخصان عالم از مجتهد
میوه مقصود او از ان اقدام تمامی مخصوص در قول او که ان قییم خلیفه الاخر من خدای خلیفه
است در روز زمین و قول او که استعدا الناس به اهل الکوفه سعادتند در مردم بصیرت از اهل
کوفه خواهند بود و قول او که اعداء مقلد العلماء و اهل الاجتهاد و دشمنان او که مقلد
علما و ارباب اجتهادند و قول او که لا تم یعتمدون اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ابنا

زند است و انکار نماید نمود و او را من با و کفتم میدانم که اگر مردی حاضر شود و دعوی
کند که من بر تو ای شاه بروم جمیع مردم این شهر در مقام بیعت شده بدینا و بر سر پادشاهی
چون بر طبق دعوی خود بعل او رسد و رفتن او را بر تو ای شاه شاهد کردند و بیعت نمودند
بعدا از آن که باز رفتند دیگر شخصی مدعی همین دعوی کند جمعی بنامشای او بر آیند و رفتن
او را بر تو ای شاه شاهد نمایند بیعت ایشان از تو اول کسر خواهد بود بعد از آن اگر
مردی بیستیم باز که این دعوی نماید دینا باشد که که بنامشای او بر نیاید و در
دینان نشوند مگر جمیع قریب از مردم پیش چون بعل مذکور تمام نماید و مردی دیگر رفتن
او را بر تو ای شاه برینند بالکل بر رفع بیعت خواهد شد بعد از آن که باز که این دعوی
دعوی نماید و جمعی بر او جمع شوند و از رفتن او بر تو ای شاه بسیار میگویند باشند پیش
از بیعتی که مردی اول مدعی و سیم نموده اند جمیع عفتای شهر از بیعت ایشان منع
خواهند شد برایشان تسخیر خواهند کرد و سخنانا سخیف بر تو ای شاه خواهند گفت پس
بعینه حال امام محمد مهدی علیه السلام و بیعت شما از بدو از بیعتی که ما ندانیم
از این قبیل است چه شما روایت کرده اید که درین علیه السلام موجود است در آسمان
و زنده است از زمان خود تا حال و روایت کرده اند که خضر علیه السلام نیز موجود است
در میان زنده است تا حال و روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است موجود است
در آسمان چهارم و چو امام محمد مهدی علیه السلام ظاهر شود بر زمین خواهد آمد
و در نماز با او افتد خواهد کرد پس از آنکه فرزندان او که در میان ایشان در آن زنده است
از غیره که ما از برای امام محمد مهدی ثابت میکنیم و شایان از عیان کرده اید از آن بیعتی
خواهی بیعت میکنند از آنکه شخصی در بیت پیغمبر خزان زمان صلوات الله علیه مثل
یکی از ایشان باشد انکار دارد پدای آنرا که این بیعتی باشد از بیعتی صلوات الله علیه
بالله که یکی از درین زبانه بر این معانی که از ما داشت عمر نباید اینجا برینست که

که شما بران رفتید که هر ایام زمان در عهد مذکور صاحبان شوکتند از یاد شما
 و سلاطین پناه هر کس باشد خواه عالم باشد خواه جاهل خواه عادل باشد خواه
 فاسق پس میگویم چنانکه مشربین تواند بود بر شناختن جاهل فاسق تا آنکه کسی که
 ببرد و او را شناختند باشد کافر و بیگانه از دین ببرد باشد و بعضی از مخالفان
 بر این معنی منقطن شده اند و بران رفتند که مراد با امام زمان در این حدیث کتب
 الهی است که فران بچید باشد و امامت بگویند بنا بر این تخصیص مذکور که از حدیث
 مذکور فهم با امام زمان انشخص شود و جمعی ندانند خواهد بود چه تخصیص مذکور
 اشعار بیان دارد که امام هر عصر غیر امام عصر دیگر باشد فران در هر عصر یکی است
 و تغییر و تبدل در آن راه پیشیابد تا انقضای عالم و نیز چه غیر از آنه شد است از عصر
 فران که کسی که امر حاصل نکرده باشد کافر ببرد اگر مراد بیان معنی الفاظ و عبارات
 دانستن معانی است چنانچه مخفی نیست بجای انهم در مشکل مشهور و اگر مراد مجرمین
 و بوجوات همان تشبیه بر ما میگردید بر شما بر میگردد و چه خواهد بود گفت هرگاه عصر
 با الفاظ آنکس حاصل نباشد و علم معنی آن نداشته باشد و نتواند که استنباط
 و احکام از آن نمود چنانکه مشربین خواهد بود بر ضد حق و بوجوات که کسی حاصل نکرده
 باشد از چون ببرد کافر ببرد باشد پس تشبیه شما بر ما در این باب صحیح ندانند
 الله الهادی و علی بن ابی طالب و حکایت کرده است سید بن دکوان رضی الله
 علیه و آله و سلم در بعضی کتب خود که در روز اجتماع داد مراد از بغداد بنا
 از فضلی اینجا و کشا پندم سخن را با ایشان با امام محمد مهتدی علیه السلام که امام
 دنیا او میگویند که او را غایب رجیاست بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیب است
 که ما است و اوفی که امری بظهور او نماند که در فاضل از ایشان که طرف بحث بود در
 تشبیه اعتراض شد بر کسی که بر ضد حق بوجوات کرده است و اعتقاد دارد که او در این

امامی که فائدت با نکه امام زمان امام محمد مهدی است علیه السلام ظاهر است و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت در این امر تشیع بسیار ایشان میکنند و میگویند اما حی که وصول با و کسی نامکن نباشد و فرار گرفتن مسائل و احکام دین از او هیچ کس نامیست نه بجز شناختن او چه فائدت مترتب خواهد بود که کسی که میبرد و شناختن و حاصل نگورده باشد از دین بیگانه میبرد و امامت و ضوان الله علیه در جواب ایشان میگویند که فائدت شناختن امام زمان خود هر چند بدت و فرار گرفتن مسائل و احکام نیست بلکه نفس ضد بوی بوجود او و اعتقاد او نکه او خلیفه خداست و زمین امر است که فی ذاته مطلق است است از ارکان اسلام هر چنانکه جمعی در عصر پیغمبر صلوات الله علیه را بودند و تصدیق بوجود آنحضرت و اعتقاد بنبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر از دیدن او و فرار گرفتن مسائل و احکام دین از او رواست است و جابر بن عبد الله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله را در احوال امام محمد مهدی علیه السلام کردند و فرمودند که ذلك الذی بفتح الله

عز وجل علی بدیه مشارقی الارض و مغاربها یغیب عن اولیائه غیره لا یثبت فیها الا من اتمم الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد خدای عز وجل بر دست و تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدن که بر تصدیق بان ثابت نمائند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را از حقیقت ایمان جابر نصایب گوید کفتم رسول خدا ابا شعثه و دوستان او را انتفاعی خواهد بود از او در ایام غیبت و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای الذی یعنی یا تحونینیا انهم لیستضیون بنوره و بنور بولا یختر غیبتهم کانتفاع الناس بالشمس ان علاها السحاب یعنی ای بان خدای عز و جل که مرا فرستاد است بجز و راستی که ایشان یعنی شیعه او و پلای او روشنی بگردند بنوا و مستغف میشوند بدوستی او هم چنانچه مستغف میشوند مردم از آفتاب که چهره در برابر پنهان باشد و امامت به میگویند با ایشان تشیع که شما در این باب بر ما میکنند بعینه شما و راست و پورا

قطع تعلقات و بنویسد مداومت خاموشی بیداری تحمل کمر سنگی و شکنجی و خنجر
 از انگ ساهنی از عمر برایشان صاف شود و در چهره که نور پاوی فریب الهی و افروزی
 مرثیه ایشان در آن نباشد و امثال آن ترا پنجه شعاورد تا در بابی با صفت و اصحاب عرفا
 و صحبوا الذین ابان ارواحها معارفه بالحل الاغلا یعنی نکانه اندازد اما آن در کما
 خود غبار و غلق با این خرابه و حشت نکیز را و در او در دست ارواح ایشان بمشاهدت
 الهی پس بد ایشان اگر چه در صحبته با بوی پنا و ایشانی نمائند ارواح ایشان معانست
 در عالم بالا یا ملاها علا که ملائکه مفرقین و ارواح و کاند و حسن اولئک و رضی
 اولئک خلفاء الله فی رضة معرفت ساختن مستدالبه در این فقره با سلسله اشوار
 انست که دلان کند بر انکه ایشان سزاوارند با اینکه این صفای ایشان اسناد با بد
 بواسطه انصاف بصفا که پیشتر گذشت چنانچه در نفسیه که به اولئک علی هک من
 بیتیم و اولئک هم المفلحون غریق مذکور و مفسرین بر این وجه نکند گفته اند
 او شوقا الی ربهم هیچ شک نیست و انکه شوق انحصار بیدار ایشان در او علی مرتضی
 مرثیه بوده است بر آنکه جنت علیت غم است و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
 بعد از پیغمبر و اولئک علیه السلام استاد در باب عرفان و مفسدای اصحاب هدایت و اهل
 ایمان بودند چنانچه هم از مشکات انوار معرفت و مقیدین و از انوار و شاد و هدایت
 او مستند بوده پس بالضرور نفس نفس همیشه و شناسنامه جمال است که خبر خود
 بوده و خاطر مبارکش با هم مخلوق در یافت لقای اصحاب طریقت خود سلام الله علیهم
 اجمعین بپیش اولئک استیغاث پنجه این حد اشعار بیان دارد که روزی بنی هرگز خالی
 نمیشد از امامیکه بصفا مذکور باشد هم چنین آنچه مفاد حد مشهور من مات
 لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة است که متفوق علی است و سینه و سینه بعد کسی که میر
 و شناسنامه زمان خود را بپیر و بپیر و از باب جهالت و جهو که از پیرن پیکانند بنا بر

از کلام
 در بیان
 صفات

این کلام را باینکه اللهم بلی لا تغلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهورا وخائف مغرور
یعنی بحالی بنماند روی روی نمین از امام که بر پای دارد و دلایل بر حق و حقا و علو
حقیقی و معارف الهی با عنوان ظاهر پیدا مثل امامت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در ایام خلافت ظاهر ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موافق بر آن اتفاق
دارند با عنوان اختفا و بر وجه پنهان بی آنکه متظاهر دعوت امامت و عاقبت موافقین ^{شدند}
مثل امامت آنحضرت صلوات الله علیه و در زمان خلفای دیگر که پیش از ایام مذکور بودند
و مثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بر وجه مخفی با امر امامت قیام داشتند و نمیتوانستند
اطلاقی نمود و چنانچه در این زمان از حال صاحب الامر علیه السلام و اختفای آنحضرت ^{از ایشان}
نظر خلافتی و وقتی که اراده الهی تعلق بظهور او کرد و بهمین علم علی حقایق الامور و باشراف
روح البقین بعد از آن شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمودند
که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلم و تعلم نیست و حقایق ایشان
ایشان چه هست از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده
اختفا محجوب و مخفی بوده پس جمیع انوار دانسته اند و چنان است از نفس الامر بین البقین مشاهده
کرده و ایشانرا شن و توددی در آن باقی نماند و دلهای ایشان را اطینان تمامی بهم
رسیده و ارواح ایشان را در همگذازان استراحت یافته و عبارات از این حالت حکمت حقیقی
که در قرآن وارد است مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ لَهُ و حکمت خداوند بدو
داده شده است باو چرخ پیدار و روح بفتح را و چنانچه گذشت بمعنی راحت است و استلانی
ما استوعب المترفون و عن بفتح و او و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است
در مقابل سهل و از اینجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال في الصالح يقال جبل و عرو
مطلب عرو مترف بمعنی متعمر است ما خود از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت است یعنی اسات ^{نشدند}
بر خود ایجا و باب تنعم بر خود مشکل ساختند از آنرا مثل مراد شهرت های بدنی و

این کلام را باینکه اللهم بلی لا تغلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهورا وخائف مغرور
یعنی بحالی بنماند روی روی نمین از امام که بر پای دارد و دلایل بر حق و حقا و علو
حقیقی و معارف الهی با عنوان ظاهر پیدا مثل امامت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در ایام خلافت ظاهر ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موافق بر آن اتفاق
دارند با عنوان اختفا و بر وجه پنهان بی آنکه متظاهر دعوت امامت و عاقبت موافقین
مثل امامت آنحضرت صلوات الله علیه و در زمان خلفای دیگر که پیش از ایام مذکور بودند
و مثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بر وجه مخفی با امر امامت قیام داشتند و نمیتوانستند
اطلاقی نمود و چنانچه در این زمان از حال صاحب الامر علیه السلام و اختفای آنحضرت
نظر خلافتی و وقتی که اراده الهی تعلق بظهور او کرد و بهمین علم علی حقایق الامور و باشراف
روح البقین بعد از آن شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمودند
که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلم و تعلم نیست و حقایق ایشان
ایشان چه هست از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده
اختفا محجوب و مخفی بوده پس جمیع انوار دانسته اند و چنان است از نفس الامر بین البقین مشاهده
کرده و ایشانرا شن و توددی در آن باقی نماند و دلهای ایشان را اطینان تمامی بهم
رسیده و ارواح ایشان را در همگذازان استراحت یافته و عبارات از این حالت حکمت حقیقی
که در قرآن وارد است
داده شده است باو چرخ پیدار و روح بفتح را و چنانچه گذشت بمعنی راحت است و استلانی
ما استوعب المترفون و عن بفتح و او و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است
در مقابل سهل و از اینجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال في الصالح يقال جبل و عرو
مطلب عرو مترف بمعنی متعمر است ما خود از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت است یعنی اسات
بر خود ایجا و باب تنعم بر خود مشکل ساختند از آنرا مثل مراد شهرت های بدنی و

رسید و بر موز و اسرار کلام اطلاع نوانند یافت بلکه همین بظواهر آن میسرند و باقی
شبهتی که بر ایشان وارد میشود شک و نزاع بخاطر ایشان راه نیاید و در حال از راه
میگردند ستم کرده و حق که علم را وسیله رسید بمطلب نبوی باغبان مینا خلق و شهرت
خود بنمایند و اینچنان نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و با طرف جواب کلام
نوانند رسید و لیکن گرفتار شهوات نفس اند و در دست فوای غیبه وسیله میسرند و ذلیل
و در میان لذت و مومر فرودند چنانچه همگی اوقات ایشان مشغول میشود و بکار دیگر
نمیشوند پرداخت چنانچه جمیع که از صفات مذمومند کوره خلاصی یافتند و رسا و ایجا
دانت و طریق خود را شعار خود دارند و لیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتار اند که آن حب مال
و میل بدنی است و زود فریبند گذشتن و بیجا کردن مال را و جهت همت خود خطا
علم را وسیله آن میسازند پس ناچار است کسی که طالب علم حقیقی است که اول نفس خود را
از لوث اخلاق فیه و اوصاف ناپسند شست شود و هدی را که در افسوس و علم عبانند
و بجای ناز و ست و چنانچه نماز که وظیفه جواریخ ظاهر است و ست نیست مگر بیایا
ایضا ظاهر از الایس خبث و نکایت حد عبانند و نماز او نیز در شست مگر بیایا
ان از الایس اخلاق فیه و اوصاف ناپسند گذشتن بموت العلم بموجاملیه یعنی چنانچه
جمعی که اهل علم محفل علوم حقیقی و فکر کردن معارف الهی دارند معدوم میشوند و ذوالفکر
علوم و معارفند که در نیز در معرض غنا و ذوات هم برین علما و ارباب عرفان علم و معارف
بر طرف میسوزند زیرا که نمیایند اینچنان که در وقت رفتن فواید علم خود با ایشان
و چنان کرد که بعد از ایشان مائر ذوات ایشان باقی ماند و چون نیاید که سلسله علم
و معارف بالکلیه انقطاع نماید مادام که فروع انسان باقی است چنانچه باید مائر آن در میان خلق
باشد بلکه ناچار است زمان از امامی که نگاه دارند برین و حافظ علوم و معارف آن باشد
چنانچه مقتضی قواعد ارباب علم و توحید است و ضوان الله علیهم باقی یافت کرده اند حضرت

یعنی او را بصیرت نیست که او را در راهی رهد و در مقام تقویت و ثابتهای در پد
 الا لا ذوا اولاد که یعنی نه منقاد بصیرت است که علم خود را با او بیاموز
 و نه زبردت و فهمیم و اگر محل اعتقاد نیست این کلام جمله معترضه است مابین معطوف
 و معطوف علیه او مضمون مابالذات یا حریص بلذاتهای فایز و کوشش کنند بصیرت
 است فالکذا فی الصحاح هم یکداه و مهنوم ای موع بهر مهنوم که در اصل لغت بمعنی کسی که
 از طعام سیر میخورد و مناسب است بین العینین ظاهر است سلس الفیاد اللغات یعنی سهل
 انقیاد که بی توقف و تا اقل در عاقبت امور مباشرتیهات نفس سوز و بلذات
 می که پدید آید و مندرج بالجمع و الا ذخارا غریبه بمعنی حریص ساختن بر اینکه سخن است چنانچه
 میگویند اغریب الکلیت بالصید یعنی بر اینکه سخن است کار بی حاصل معنی آنکه
 یا فریبند جمع کردن مال است مابین خیر گذاشتن آن چنانچه گویند شخصی او را بر آنکه
 و حریص بان ساختن لبس از رعایه الدین فی شیء رعایه بضم راجع راعی است بمعنی
 و حاکم یعنی هیچ کدام از مهنوم و مازذات معرجه جمع ذخارا و البان دین منسبتند یعنی ایشان
 قابلیت و اهلیت آن نیست که مهنوم و مازذات باشند و این کلام اشعار باز هست که
 حقیقه و الا این است بعد موزون منوط برای در و پیراوست که آنچه گوید بیان عمل باید
 و آنچه هستی که از آن احراز باید است محقق نماید که حضور امیر المؤمنین علیه السلام
 حدیث منقسم است اندجعی را که احتمال لغام و مؤختر علم در ایشان میرود بر چهار قسم
 اول جمع از آریاب فوق و مجوز که بنا آنکه استعداد فهم آن دارند و در میان بسهولت میو
 کرد از راه نیت نمایند رضای خدای تعالی و بقصد قربت شوق تحصیل علم نمایند
 بلکه عمل ایشان مبتنی بر زیادتی شهرت میان خلق است و علم خود را بجهت ساختن بدان
 صید نمایند و صول بلذات بد و شهوات نفسان را در جمیع آنکه از اصل صلاح و سلام
 و پیرامون شوق مجوز نمیکردند نه اینها اینها از بصیرت آن نیست که بشهرت سخن و ابواب

بسیار است
 که در این
 کلام

گفتند که بان معنی استعجاب یافته است و معنی است تشکر و تکریم الله بسبب هدایت ایا که

یعنی بزرگی پاد او و پدید آمدن خدا بر اسبب هدایتی که شمار کرده است العلم زین بدان الله

در این اینجا بجه طاعت است و شوین از برای بظلم است بجه علم طاعت بزرگ است که اطاعت

خدا و تعالی و ضمن آن حاصل است بکلی انسان الطاعه بکسب نعمت با است از برای صیانت

و مراد است که در پیش اول مذکور شد جمیل الاهدی بجه سخنان نیکو و مدبر و ساد

واحد نه مفرق احادیث چهار جوفه و از حیث و امثالهم القلوب موجوده امثال جمع

است بفتح هم و ناد و مثل و اصل بجه نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است استعجاب

ان در کلامیکه بر زبانها در آورده باشد اشارت عامر مشهوری که مورد خاص است در

بعد از آن استعجاب کرده اند در کلامیکه شافی و فرایبه داشته باشند و اینجا بجه معنی

یعنی حکم و مواظبت ایشان در ردلهای مردم باقی و محفوظ خواهد بود که بان عمل نیکو

و بر اثر آن مفرق باشند نار و زقیامت لو اصبت له جمله جمله بجه فخرج حامد است بجه

که اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جوابی در کلام محذوف است و کلام در این

نقد بر است که لو اصبت لك لبدلتهم بجه اگر بیایم از ایشان کسی را با هر چه بدیدیم

کردم این عمل بسیار را بر ایشان بل اصیب لکن بفتح لام و کسوف بجه بزرگ و فهم

مشق است از لغت که بجه نیکویی فهم است بسبب عمل الالذین الدنیای بجه منکراند

علم و اگر است و سبب فوز سبحان در دنیا بجه است و سبب حصول لذت بدن و حظوظ

تفشاد بتوی مثل زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلائق و میل خاطرها

بجو او که بصیرت در احسانه احنا بجه همزه و خاوی بی نقطه و بعد از آن نون جمع حوا

بجه جانی فال الصالح الحو واحد الاحاء و هو الجوانب بجه نیست و در بصیرت آنکه

با طرف و جوانب سخن و بتواند رسید و غور و نفی در آن تواند کرد و در بعضی نسخها

در احسانه واقع شده بکسر همزه و سکون حای بی نقطه و بعد از آن باء بد و نقطه زین

فان الصالح الرقابي المثلثة العارفة بالله تعالى وصالحة فامون نيز موافق او كفته و
صاحب كشاف جاني كه تفسير اين است كند كه وليكن كوفوا ربنا بين ذكر كرهه امد كه
الرقابي هو سادة التمسك بيد الله تعالى وطاعة غيره رقابي كيه است كه نيات
غلو و طاعت خدای تعالى داشته باشد و مستند قول خود ساخته است كلام محمد
الحقير و بعد از فوت عبد الله عباس كه گفت اليوم مات ربنا هذه الامة يعني امر و مرتبه
رقابي اين است و شيخ ابو علي طبري در مجمع البيان آورده است الرقابي هو الذي يوقى الناس
بندية له و اصلاحه اياه يعني رقابي كسيست نظام پايه امور مردم بند به او و صلاح پيدا
حالا ايشان با صلاح او معلم على سبيل نجاته يعني مقصدا و از او سخن علم نجات يافتن
در اخوت باشد از مهالك و افاتك نشاء نه محصيل حظ و دين و لذات ان كه چنانچه
شيوه اگر ايشاي اين زمانه است و هم در غايع صبح جمع همجا است و هم مكر كو چك در
گويند كه بر دو چشم جوانان ميشيند استعجاب كرده اند خضر از او واسطه همچا عوام
الناس و مردم ادبي و ذوق است اتياع كل ناعو يعني او از چو بايست كه در روز اندن كو سفيد
بكار ميرد و او از كرايع و ايترو ميگويند و مراد اين است كه ايشان بواسطه عدم بيان خود
بر عقيدان و عقايد و فرائض كه در امر دين خود دارند تابع ميشوند هر كس كه ايشان را بر او
بجو اند و اعتقاد ميبندند كه هر كس دعوت ميكند حق است و پيرو او ميبايد شد و كول
مر كس را بخورند و ميبندند كه حق كدام است و باطل كدام و بحق كيه و مبطل كه و شايد
كه اين قسم از مردم را بصيغه جمع او در دو قسم اول را بصيغه مفرد ايشان باشد بانكه
ان صنف از مردم ميبانند و ان صنف كه والله اعلم و العالم بن كوا عدا لا تقا و ذكوة
اينجا بجهت نموكردن و قياده شدند و على ميبانند بود كه بجهت استعمال باقى بنا
چنانچه در ايترو كه يروان و بك لاد و معقرم للناس على ظلمهم كفته اند كه بجهت مع ظلمهم
و ميبانند بود كه از يواي سبب تعلق بايست چنانچه در ايترو كه يروان و بك لاد و الله اعلم

معنى رقابى علم بقصد حصول نجات

اندر بعضى نسخ
رقابى ايشان و مراد
بجام بقتل و عيب
بناظره
نعم

عد و بزرگ کن بر ایشانند از جهت خطر از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از
 کس بیشتر است و عدد ایشان و هر صنفی که بر ایشان نگاه میدار و خدای تعالی حجتها و شواهد
 خود را در امر دین تا آنکه بسیار نداد و رایجی که مانند ایشان باشند و بکار نند نم از او و آنها
 امثال خود که اطلاع داده است ایشان را علم لدنی بر حقایق اشیا و چنانچه هر چیز بر او میداند
 که نفس امر چه چیز است و در یافتن راحت یقین در امور دین و اچنانچه ایشان را
 شک در امری نمانده و آسان کرده اند آنچه ^{بگوید} و باب تنعم واصل دنیا مشکل دانسته اند آن را
 از ترك لذات دنیوی و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیداری و
 ان و انس گرفتارند با آنچه وحشت دارند از جاهلان صحت میدادند با دنیا بیداریها بیکه
 و چنانچه ایشان متعلق بعالقها است ایشان خلیفهای خدا پند در زمین او و خوانندگان
 مرد مند بدین و آه آه زهی شویم که هر یک بدین ایشان هست بعد از آن دست مبارک
 از دست صفت جدا کردند و فرمودند بروا که او را داده رفتن داشته باشی **بیشتر و مرقد اصحاب**

صحا در لغت رفتن بصحراست قال في الصحا اصحاب الرجل اي خرج الى الصحراء تنقرا الصحرا
 صحرا بهضم صاء و فتح عين في نقطة مد الف نوعي ز نفس مستكرا ز روی جزن بر آید
 و نصبش بچسب و مفعول مطلق بودن است که از برای نوع می باشد مثل جلت القرفضا
 چه قرفضا بضم قاف و قانوعی از نشستن است یا کجیل کجیل مذکور از حافظ اصحاب امیر
 المؤمنین علی علیه السلام و محررین از او بود و در زمان حجاج بن یوسف در دست او
 کشته شد بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود آن هذ القلوب
 او عتبه و عاه بکسر و او یعنی طرفت و دعوی الشیء بهیچ معنی حفظه جمع که او عاهاد و فخرها
 او عاهها یعنی حفظها و اجمعها باشد عالم ربانی باه نسبت است که ربانی منسوب
 بر رب باشد و زبانه شدن الف نون پیش او باه و خلاف قیاس است مثل ربانیا
 و مراد بر ربانی کسی است که در شناخت پروردگار خود معرفت بسیار حاصل کرده باشد

قال في الصحا

میکند مرادش از طاعت و ایستادن و یعنی با عتبات میستود که او طاعت خدای تعالی
 کند تا مردم اطاعت او نمایند و نیک نامی مدح شایسته را بعد از وفات او ای کمال ذخیره
 کندگان عالی موند و علما بنا بر فضل خود هم چنان باقی اند و باقی خواهند بود مادام که
 دنیا باقی است بدنه های ایشان در میان نخواهد بود و کما مثاله های ایشان در دنیا جا خواهد
 داشتند شاه او بدست که اینجا اشارت کردند حضور امیر علیه السلام بدست بیک لیسین بجز
 هر چند عالم بیست و هفت است اگر میباید همه را که خاک بر داشت آن دانسته باشند یعنی اگر میباید
 هر چند بیک بزرگوار و پادشاه و لیکن بنیاد این چنان کسی که بواسطه آن میخواهم نجات
 میشود بواسطه نجات آن فهم زبیدی که محل اعتماد نیست بکار میرود دنیا آنچه در دنیا
 باید بود و غفور و بزرگوار و بیست و لایلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و بیست و
 از جانب خدای تعالی با او رسیده بریدگان او پاک است که مطیع منقاد خواست و فریضه دنیا
 نیست لیکن بصیران ندارد که با طریقه جوانب سخن تواند سپید نمود و نفی و پیاد و دقایق
 علوم تواند نمود با اول شبهه که او را غار صفت شود شک بخاطر او راه میباید هر چند تران و
 این پاک است که هر نفس بلند نهی فلان است به لحاظ است و ماموسه و آنچه که فریضه جمع کرد
 و ذخیره گذاشتند است بنیاد ایشان یعنی هر چند از آن و فریضه جمع از خاد او شکست
 امر بین در هیچ چیز به غیر ایشان لیاقت و قابلیت و الی بود امر از امور و نیستند و
 ترکیب دنیا است ایشان حیوانات چندانند و هم چنین همیشه علم بودن بر دارندگان
 آن هم چنانچه معلوم میشود جمعیکه بر شایسته اند و رسیداند و کسب علوم و معانی
 الهی نمود علم نیز معلوم میشود چه هر کس را بهر علم این است آن که دیگری را نیست آری و لیکن
 خالی نمینماید و در میان از کسیکه اقامت در لایلی و حج الهی تواند نمود و عالم با او امر و نو
 او تواند بود با ظاهر باشد و مشهور یا مخفی و مشهور یا مخفی خدای تعالی بر مرد و نفع
 شوند و بنیاد آن از هم نباشد اما کجا بند آن کرده ایشان بخدا قسم که کس از مردمانند

بل لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجة ^{أما} ظاهرها مشهورا ومستر مغفورا ^{لأنه} لا يبطل حجج الله
 وبيننا ^و ما دأب أولئك والله الأفلون ^{عند} الأعظوم ^و خطر ^و قدر ^{بهم} يحفظ الله
 بحججه ^و بيننا ^{حتى} يودعوه ^{هنا} لا نظرا لهم ^و بزعمهم ^{فإن} قالوا ^{بشيء} هم ^{هم} العلم ^{على}
 الأمور ^و ياتر ^{روح} البعير ^{استلوا} ما استوعبه ^{الترقوت} واستوا ^{أما} استوحشوا ^{منه}
 الجاهلون ^{وصحوا} الدنيا ^{بأيدان} أرواحها ^{معتقدا} بالحل ^{الأعلى} أولئك خلقا ^و الله
 أرضه ^{الدعاة} إلى دينه ^{أه} اهشوا ^{فإلى} الأرض ^{ثم} تزع ^{بها} من يد ^{وقال} انصرف ^{فإن}
 شرح ^{كل} الهدى ^{نظام} ورضمن ^{أخاز} ورضمن ^و ايتحام ^{أغار} مثل ^و ينش
أول خلاصه كلام كميل بن زياد رضي الله عنه ^{أنه} در خدمت حضرت امير المؤمنين ^{عليه}
 السلام بودم ^{در مسجد} کوفه ^{در حال} شبکه ^{که} داده بودم ^{باهم} نماز ^و خفتن ^{را} پس حضرت امير
 السلام دست مرا گرفتند ^و روان شد ^{هم} تا آنکه ^{پس} فرمودم ^{از} مسجد ^و حضرت امير
 السلام هم چنان میفرمود تا آنکه ^{بر پشت} کوفه ^{بر آمد} در این ^{تکلیف} کلمه ^{با من} سخن ^{نگو}
 پس چون بسخن ^{آمد} آنکه ^{نفسه} در ^{خون} بر آورده ^{مرا} در ^{معرض} خطاب ^{را} در ^{مقدم}
 ای کمال بدیشی که این دلها ^{ظرف} چند ^{بیت} در ^{علوم} و معارف ^{را} پس ^{هیز} این ^{انها} نیست ^{که} ^{فرا}
 زینگاه دارند ^{ترا} باشد ^{یاد} کبر ^{از} من ^{پس} گویم ^{نیو} بدیشی ^{که} مردم ^{بر} سر ^{ند} دانستند
 خدای ^و موند ^{علوم} بعضی ^{نجات} و ستکاری ^{در} آن ^{مکس} چند ^{عوام} که
 پیروند ^{از} ضعف ^{عقیده} خوفا ^و از ^{هر} شیئ ^{ترا} که ^{بواسطه} ^{را} ^{مندان} ^{کو} ^{ستفندان} ^{میکنند} ^{کما}
 از آنکه ^{هر} کس ^{را} ^{پیش} از ^{ای} ^{می} ^{تواند} ^{تا} ^{بج} ^{او} ^{میشود} ^{در} ^{حالت} ^{این} ^{ندانند} ^{که} ^{عقود} ^{از} ^{بطل}
 نمیکند ^{مایل} ^{میشوند} ^{از} ^{صفت} ^{استقامت} ^{بهر} ^{یاد} ^{که} ^{بر} ^{ایشان} ^{میور} ^{در} ^{روشنی} ^{نمیکند}
 بنور ^{علم} ^و دانش ^و پناه ^{نمیکند} ^{بر} ^{کس} ^{استوار} ^{که} ^{علم} ^{را} ^{فرا} ^{است} ^{ای} ^{کمال} ^{علم} ^{بهر} ^{از} ^{مالکست} ^{زیر}
 که ^{علم} ^{نگاه} ^{بانی} ^{نوم} ^{نمیکند} ^و ^{ترا} ^{نگاه} ^{بما} ^{ان} ^{باید} ^{که} ^{ممال} ^{بنفق} ^{کردن} ^{کم} ^{میشود} ^و ^{علم} ^{نفق}
 کردن ^{را} ^{بیک} ^{علم} ^{طاعت} ^{است} ^{که} ^{اطاعت} ^{کردن} ^{میشود} ^{بأن} ^{خدای} ^{تعالی} ^و ^{حاصل}

و در هر وقت که در نماز است

این روایت در صحیحین و غیره درج شده است

این مکرر خواهد بود که بر اولیای خدای تعالی نیز لقای او را در بعضی گفته اند که سرکه نفس
 لقای الهی نیست پس مکرر بودن بواسطه زیادتی این چیز است که لازم است مستانم که اهل
 لقای خدای تعالی نیست این ظاهر است نیز در سنن خدای تعالی موجب تحصیل استعدا
 میشود مر لقای او را بمثل پیام با اعمال صالحه و مبادت بکردار نیک که فن کان بر جوف الفاء و غیر
 فلیعمل عملا صالحا و این معنی لازم دارد که اهل بکره یا بعد از آن قطع عمل صالح میشود
 این چهار اجدد پس چنانچه از هر جهت ظاهر شد صریح است دو آنکه واجب افضل است از سنت
 و در اقدام بان توایب بیشتر است و شیخ شهید رحمه الله و بعضی دیگر از علما چند موضع را از آن
 استثناء کرده اند که در مواضع سنت افضل است از واجب اول آنکه اگر امر مذموم مفسد از غیر صحت
 که بر ذمه او نباشد چنان سنت با اتفاق و مصلحت دادند او گاهی که افلاس او ثابت است
 واجب حال آنکه ابواب افضل است از امهال و ثوابش بیشتر و گاهی پیشه گرفتن در سلام چنان افضل
 است از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجب است سلام سنتی است که عاده کرده
 نماز یک شفا گذارده شود گاهی که جماعت منعقد شود چه توایب چنانچه حدیث بان باطن است
 پیشه هفت و چهار توایب نماز نهاد و پیشتر است و حال آنکه عاده سنتی است چنانچه نماز
 کردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله
 علیهم اجمعین چه توایب بانکه نماز در آن اماکن سنت است بیشتر است از نماز یک در غیر آن گاه
 به غیر خشوع نایق در نماز سنت بانکه بخوبی کور کند که بجهت آن ترک کند سر میباید در بنا
 جمع را که واجب است و اگر چه چنان شود که بعضی از نماز جمع از او فوت شود و نتواند او را بنما
 اجزای آن در یافت و استثناء بعضی از این مواضع از حکم مذکور جای منافست نیست و چه
 منافست در حاشیه بر این وجه بیان شده که در موضع اول مسوان گفت که واجب است
 مسانست خواهد در فضیله بر آن موقوف شود و خواه در ضمن اینها پس بر آن موقوف و واجب است
 مهال سنت هم چنین در مواضع گذاردن نماز واجب خواهد در مواضع مذکور واقع باشد

در صحیحین

حدیثی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که میفرموده اندان این
 در طالب من بالموت من الطفل بشدی امر یعنی بدین معنی که پس از طالب با موافقت و الفت
 بمرگ بیشتر است از موافقت و الفت طفل به پستان مادر خود و نیز فرمودند در وقت کوفت
 این بلم ملعون مطعوا ناصحی شدند گفتند که فرزند و قبا لکبر یعنی نوزاد باقم و بیغم آمد
 رسیدم به پروردگار کعبه هم و شیخ شهید علیه لرحمة در کتابت کوی از این اشکال بر این
 وجه جواب گفته است که در سنی لغای الهی مفید بوفی دون و فی نیست پس میباید بود که
 در سنی مذکور در حال احتضار و هنگام شاهده آنچه مطلوب است باشد چنانچه در
 شده در طریق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند ایشان در صحیح خود از
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند من احب لفا الله احب الله لفا الله و
 من کره لفا الله کره الله لفا الله قبل رسول الله انما لکره الموت فقال لیس ذلک ولكن
 المؤمن اذا حضر الموت بشر رضوان الله و کره لیس شیء احب الیه مما امامه و احب لفا
 الله و احب الله لفا الله ان الکافر اذا حضر کثیر لعذاب الله فلیس شیء کره الیه مما امامه
 که لفا الله فکره الله لفا الله یعنی کسی که دوست دارد لغای الهی حضرت عزت بزرگوار
 لغای او را و کسی که ناخوش باشد از لغای خود لغای تعالی نیز ناخوش باشد لغای او
 گفت شخصی که رسول خدا بدین شیء که ما همه ناخوش میباشیم مرگ را و بان رغبت داریم پس
 ما چون خواهیم بود حضرت فرمودند مرا مرگ نیست لیکن مؤمن را چون وقت احتضار
 حال نزع روح در رسد بشارت دهدند او را برضای الهی از او نوازش خدای تعالی او را
 بدخول بهشت و امرزش کاهان پیر او را در همان حال هیچ چیز دوست نراند از آنچه در پیش او
 نخواهد بود پس دوست خواهد داشت لغای خدای تعالی را و دوست خواهد داشت خدای
 تعالی را و او را کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را با عذاب الهی که
 برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز دوست نراند او را از آنچه در پیش او

و احب لفا الله احب الله لفا الله و من کره لفا الله کره الله لفا الله قبل رسول الله انما لکره الموت فقال لیس ذلک ولكن المؤمن اذا حضر الموت بشر رضوان الله و کره لیس شیء احب الیه مما امامه و احب لفا الله و احب الله لفا الله ان الکافر اذا حضر کثیر لعذاب الله فلیس شیء کره الیه مما امامه

ایشان سر بوطاس از دما گبی کپی بر موز ایشان نواند برد و بمشرب ایشان اشنانوا
شد بواسطه گرفتاری بخلوط فاذنبه و در افتادن بلذات ضایعه بدیند و در اوردن شنبه
این کلمات خطر عظیم است از در افتادن بظلمات زند و الحاد و گرفتار شدن بمها لک
حلون و اتحاد مغالی الله عز و تلک علوا کبیرا و ما اینک بیامیکیم مفضو ایشان از این
و ظاهر همیشه مطلوب ایشان از این فقرات بر وجهی که آن بر نواسان شود و بر وجهی
ان بر فو مشکل نماید و میگوئیم این سخنان کتاب از نهایت ضربی نزدیک است بمیداد
بیان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظواهر باطن و پنهان و اشکارا و مراد حضرت عرق مغالی
و عدل العز و الله اعلم انک که چون دوست داشته بند را از بندگان خود بیگانه
مقام لغت موافقت خود و پیوسته او را با عالم اشراقی و اتصال با خود و چنان میکنم که
او همیشه مستغرق و در پای اسرار ملکوتی گردد و حواس او چنان انوار جبر شود پس شیاتین
و در در مقام فریغ افدام جرات او و مزویج شود بحجت دوستی من در ک و پوست بی و کو
و خون او تا انکه خود را از خود غایب بیند و حواس و قوای خود را در میانند پس محتاج
من برده مغایر را در هم در و باقی محبت من خرم در و بی بار و هم شود و بگوید نظر
پیش نظر و فکر و دل در دنیایم با راست و همین بار و همین بار و بگویم تا انکه چنان
شود که گوش او سواد گرم نشود و چشم او غیر مرانند بیند بلکه گوش و چشم خود را من بیند
چنانچه شاعر گوید عربیه حنی منیلا یحقی و ناری منک لا یخو فانت الصقع و
الاصنا و الارکان و القلب و بدء الیه بطش بها بطش بکبریا و ضم طاهر و امل
بعینه باخذ و در اصل از بطش بمعنی اخذ بصف لغتی ما خود است و بیامد با شکر این حد
از احادیث صحیح است چنانچه بطر و مشغیر نقل آن تصحیح میکند در میان اهل سنت نیز است
تمام دارد و ایشان نیز باندک تغیر در صحاح خود آورده اند و بر این وجه از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که ان الله ضالی فان من عادی و باخذ انش و العز و ما یفر

که در شهر که بهتر از زید نیست که از آن نحو اهدا فیهید مگر این معنی را که زید از جنج اهل
 این شهر بهتر است نه آنکه از او بهتر است در شهر نیست و میتواند بود که مشای او باشد و
 اراده کردن این معنی را از مثل این کلام در اکثر زبانها شایع است و آنرا بهتر تالیف بالذوا
 حقه احیه فواقل جمع ناقلاست و مراد بنا قدر عمل غیر واجب است که خاص از برای خدا
 تعالی بعمل آید خواه نماز باشد خواه غیر نماز و تخصیص این بمانهای سنتی که بر زبانها آورده
 عرفی جداست موافق معنی لغوی نیست ماصطلاح از اهل شریع بر آن نشد است و
 دوست داشتن خدای تعالی مریدان را از آنکه جهاب یکایک از پیش بر او برآورد و
 دهند و آنرا که بر دیناط و در شناسایی او برآوردند زیرا که امثال این صفات را که بخدای تعالی
 نسبت دهند چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و فایده است که بر آن صفات مشرب است نه
 باعتبار مبنای آن صفات و علامت و منی خدای تعالی مریدان را از آنکه توفیق دهد
 که قطع تعلق از دین خود و دعای نور که عبادت از عالم اشری بخدای تعالی اوست عود
 نماید و از این غیر اوست بالکل بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او
 بیکه شود و بعد در میان او و خدای تعالی بر ما شد شود و بعضی زبانها عرفان
 گفته اند که اذا ارتان تعرف مقامک فانظر فیها اقامک ایچن چو خواهی که بدان مقام
 خود را نزد پروردگار خود درنگ کردی اینچه ترا در پای ما شد است در آن فاذا احببته
 کن به عمل آندی به مع پر بیاید دانسته که صوفیه و ارباب فلو برادر این مقام سخنان در
 افزا و اشارت های عمده است که مشام بجا از مشام و رواج ان معطر است و غالب
 از شنیدن محاسن این روان نهایش نه یافتن معنی آن هر کس را میسر نیست و فهمیدن اینچه
 افاد مراد است هر کس را مقدر دینی بلکه به مقصود از آن نمیتواند بر دمگر که که احشای خود
 خود را با شریعت و باضت بر اندازد و شن خود را در بون بر بخت کند از داده از عشق
 تعلقات پاک سازد و خود را بر باضت تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنائی دهد

در
 این
 کتاب
 در
 بیان
 این
 معنی
 بسیار
 توضیح
 شده
 است

زیرا که هلاک دین در دو بشری بود مبتدیان این معنی است که صلاح برین دو نوع است پس
 ایشان نهایت اتصال بوده باشد اما آنچه در حد بیست و ششم گذشت که عطف
 شده بود مثل این جمله شرطی بر جمله صلته با او و عبارت بر این وجه بود که ان من عبائک
 من لا یصلح الا الفقر و لو اغنیته لافسد ذلک الی اخره بنا بر ملاحظه این معنی بود که
 حصول افتاد امر گنیم مغایر عدم اصلاح در تحت معنی آن مندرج نیست و علمای معانی
 و بیانی تصریح کرده اند باینکه در جمله که میان ایشان از جهت نهایت اتصال باشد که موجب
 فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است کلام است که میان ایشان از جهت دیگر انقطاع مغایر
 ملاحظه میشود و عطف کند یکی را بر دیگری در حق عطف بسیار و بسیار و در نامیانی
 باشد نسبت ایشان باینکه اتصال و کمال انصافی یعنی که مفسرین در تفسیر این کلام
 سوال عذاب عذاب بد بجهت این است که گفتارند سبب نکر در سوره بقره بر این وجه واضح
 و در سوره ابرهیم بر این وجه که و بد بجهت این است که بطف بد بجهت بر یکدیگر است که
 سوره ملاحظه است که در ذبح کردن فرزندان بپای عذاب کردن ایشان است و تفسیر عذاب
 میکند در سوره ابرهیم ملاحظه است که در ذبح کردن فرزندان قریش فو و غیر
 عذاب است شد آن زیاد است بر آن پس کو با جنس او مغایر است یا جانش عذاب و در تحت
 او مندرج نیست و ما یقرئ الی عبدک فی الحلیه ما امرت علی این کلام صحیح است باینکه
 اتصال واجب است و این باطل است بر افعال سنت چنانچه عطف بپایان است و او اهد شد
 و عموم و اصول شامل است و اجتناب از او را و آنچه که مکلف خود بندد یا باین و ما
 ان بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام این است که غیر واجب نزد خدای تعالی
 دوست نیست از واجب نه آنکه واجب است داشته تراست از غیر واجب صریح در آن
 معنی باشد که مذکور شد چه بنا باشد که هر دو مشای یکدیگر باشند و او این است که آنچه
 در باب شان از این کلام میفهمند یاد می آید و اجتناب است بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود

در تفسیر این کلام
 در تفسیر این کلام
 در تفسیر این کلام

که در بنا به چیزی نداشتند از صحابه کرام که نماند کرده بودند که در حو بیگاه ملازم رکاب حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشند ثبات قدم و در ذریع کرم فغانه بر بندند و نام بر
 شهادت فایز شوند از پای نمانند معنی و الله اعلم ان شاء الله منان مردانی هستند
 که راست کرده اند آنچه را که عهد بستند با خدا بوانکه ثبات بر خاستند و کوشش نمودند در تحصیل
 رضای پروردگاری پس از ایشان کسی هست که وفا کرده باشد خود و کارزار کرده باشد نمانند
 شدند مثل حزم و مصعب و رضی الله عنهم از ایشان کسی هست که انظار آن میر مثل
 عثمان و طلحه و بعضی از ایشان ^{باید} ظاهر است که صفات مذکوره در این است منافات با ایمان ندارد
 تا بر این معنی حمل توان کرد پس از آنکه مضمون جار و مجرور و انبساط نام و بگویم معنی کلام
 آنستکه بعضی از ناس یا بعضی از مؤمنین مصفتان صفات اند و مناط فائده ذکر صفات
 مذکور باشد از بوی ایشان استیعای نیست بلکه ظرف بعد از ثواب معنی آن است
 واقع شود انهم فی جنب کلامه و چون این معنی در معرکه نکار و نکرده بود مناسب بود که بیان نماید
 باید اگر گویند مخاطب در این کلام حضرت مقدس بنوی بود صلوات الله علیه و آله هیچ
 شک نیست که ایشان نکرده اند و آنکه افعال الهی منبج بر حکمت و مصلحت حال عباد
 است پس چه احتیاج بنا کند بود جواب ایشان آنستکه در امثال این خطابهها که در قرآن واقع است
 اگر چه مخاطب حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله اما عرض اخبار امت است بان از پیش
 استیع با جان که گاهی که میخواهند نفعی بکسی و بشنوند خطاب نکند بان مثل هر چند این
 بشنوا پیشا که چه گویم غرض شایسته اهل خانه است اگر خطابهها که از جانب حضرت
 بجانب بنیاد صلوات الله علیه و آله است از این جهت است هیچ شک نیست که اگر مردم را
 در مثل این خیر بود و خاطر مفاصل است بلکه بعضی از ایشان نکار کرده اند و قابل بیان
 نیستند لوی و قدرتی غیر از آنکه کرده اند حضرت این جمله شرطیه را از جمله صله که بنا
 بر است و او عطف بها ایشان جمع نکرده اند بواسطه آنکه این جمله کاشف میسر است

نهایش جل براسیناف اولیست و مناسبان بمقام چنانچه مخفی نیست پیشترت و مسات
 برودن سلامت و ضدی است از سلبی بمغنی فعل پاکر و ان من عباری من لا یصلح
 الا العی فاعده نحوی نقاضای ان بنماید که من موصو در این فصرم اسم ان باشد و جاد
 و جار مجرور خبر ان مقدم بر اسم نهایش بران تقدیر معنی کلام اینچنین میشود بدین معنی که
 صلاح حال او نیست مگر در توانگری از بندگان نراست و ظاهر است که غرض اخبار از بند
 بود او نیست بلکه بنده بود او معلوم است مقصود اخبار حال اوست با آنکه صلاح حال او
 در غنا است پس در وقت آنکه جاد و مجرور اسم ان بکسریم و اسم موصو را خبر نام معنی اینچنین شود
 که بدین معنی که از جمله بندگان من بنده است که نیست صلاح حال او مگر در توانگری و غرض خبر از
 از حال او باشد که صلاح او در ذاتش نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگری است با آنکه
 از بندگان نراست پس معنی که موصو خبر باشد ظرف اسم اگر چه مخالف است با آنچه متعارف است
 نحو است اما مثل ان در بعضی محو از بعضی مفسر در آمده چه بر سر پید شریف و حاشی که
 چاشکه نفسی که بر و من الناس من یقول امنا بالله و بایوم الاخر میگوید چون بنا بر آنچه
 متعارف عدلای نحو است که در مثل این ترکیب باید ظرف خبر باشد و موصو اسم باید
 غرض اخبار حال کو بنده کلام مذکور باشد با آنکه از جمله ناس است که خدا را گویند
 که فائده نیست خبر دادن حال کو بنده کلام مذکور با آنکه از جمله ناس است پس این کلام چه
 تواند بود جوابش است که فائده اخبار مذکور نیست است که صفات مذکور و صاف
 انسانیت است چنانچه کسی که منصفان باشد سزاوار است که از انسانیت او خبر دهند و
 بیخبر نمایند که با وجود انسانیت منصف باشد بعد از ان جواب مذکور را در کرده است با آنکه
 مثل این ترکیب در بعضی جاهها واضح است که اینجا کنجایش این نوع نیست و ضد نشد است
 در ان مگر خبر دادن از آنکه این جنس طایفه هستند که با این صفت این صفات انصاف را
 مثل قوله تعالی من المؤمنین لجاما عاهدوا الله علیه فهم من حقو یخبروهم من
 صدقوا

مستند است
میکنیم از هر چیزی

نمیستند و من بنده من بسید چیزی بگردم و دست تو دارم انرا از چیز هلاک که واجب کرد اینده
 بر او اقدام انرا یعنی اقدام بواجب انرا از هر چیزی پیش باعث نزدیکی من پیش و بدست
 که او یا بد نزد یکی جوید من باعمال سینه نیز نامزد دست دارم او را پس چون دوست
 داشته او را هر چه کوشش و خواهم بود که با او پیش شود و چشم او خواهم بود که با او پیشند
 و زبان او خواهم بود که با او سخن میکند دوست خواهم بود که با او پیشند و خیرها را اگر
 دعا کند من اجابت میکنم دعای او را و اگر خیر از من طلبد با او میدهم پیشند و هر
 لما اسر بالقی صلی الله علیه و آله اسر بصیغه مجهول شنو است از سر بضم سین بر
 هک بمعنی سیر شبان فی الصحاح سیر سیری و سیر او سیر بمعنی از اسیر لیا و یقال
 اسره و اسره به مثل اخذ و اخذ به و غنیمت ان شب که در این کرمه سبحا الذی اسری
 بعد از لیل من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی واقع شده است بواسطه آنکه نکره
 آوردن لیل لالت میکند بر کسی مدتی است و کما انک فشا که میا مسجد الحرام و مسجد
 الاقصی بود چهل شب بود که ما حال المؤمن عندک مراد بحال مؤمن اینجا چنانچه
 پیش اول نیز فهم ان شد قدر و منزلت او است من همانم و لیا مراد بولی اینجا دوست
 و مراد بپایان و بحساب ظاهرها محاربه من صدی جنگ او شد است ما نزد کسی
 انا فاعله ذکر در اینجا بر سبیل استعانه است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد
 شد و جمله اسمیه انا فاعله صفت شئی است اسم فاعل در ان یعنی لفظ فاعل در انا فاعله
 می تواند بود که معنی حال باشد یعنی بدستی که الحال من بفعل او شده انم و می تواند بود که
 معنی استعانه باشد یعنی در چیزی که من بعد از این فاعل ان خواهم بود بکوه المؤمن و اگر
 مسانفه
 مسانفه جمله است که بواسطه امر صیغه کران شده که استنباط است می تواند بود که
 جمله حالی باشد که بیان حال مؤمن می کند یعنی مثل رفتن در وفات سید که مؤمن
 در حال آنکه ان مؤمن مکروه میدارد و مکروه مکروه میدارد مکروه داشتن او را

نفاش

من مثل تو مردم و چون خیر فوت و با امام جعفر صادق علیه السلام رسید گفت انا
 والله لقد اوجع قلبه فوت ابان یعنی بخدا قسم که دل مرا بدیدم و در مرگ ابان روح
 روح خدا امام بحق ناطق امام جعفر صادق و علیه السلام که گفت انا سر بالی صلی الله
 علیه و آله قال یاری ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان بی و یا فقد بارز بالها
 وانا اسرع شیء الی بصره اولیائی و ما نزلت فی شیء انا فاعله کردی و فانی المؤمن
 بکره الموت و اکرم مسائروان من عبادی من لا یصلح الا العینه لو صرفت الی غیر ذلک هلاک
 وان من عبادی من لا یصلح الا الفقر لو صرفت الی غیر ذلک هلاک و ما یقرب الی عبده
 شیء احب تا امرضت علیه ان یقرب الی بالو اقل حبه احب فاذا احبته کت سمع
 الذی یجمع بر و صبر و الذی یصبر بر لسان الذی ینطق بر و ید الذی یطیش بها از
 احبته وان سألته اعطته شرح کلام مجرب نظام در ضمن اغاز و در فانی
 اغاز و مشتمل بر دو پیش بینی اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه شیء که
 صلوات الله علیه اله بجانب ایمان عروج فرمودند چون بموقف مکالمه برورد کار
 برهان رسید گفت ای برید کار من چیست حال من نزد تو قدر من را او پیش تو
 عزیز است از جانب حضرت عرض خطاب رسید که ای محمد کیسه که خواری رساند بدو
 از دوستان من بدستی که مثل است که بر تو آمده باشد بر من بقصد جک و شت
 من دیاری و اوت دوستان خوفا ز همه کن بد پیش است بر تو و نکرده ام هرگز و چیزی که
 من فاعل ان باشم مثل مردی که در وقت وفات مؤمن مراد است میندهد زیرا که او
 ناخوش میباشد مرگ و مرگ ناخوش میباشد ناخوش است و بدستی که از بندگان من
 بنده است که صلاح حال او نیست مگر در توانگری که بگوید انم و از ان حال در وقت
 تمام هزاره هلاک میشود و بدستی که از بندگان من بنده است که صلاح حال او
 مگر در وقت که بگوید انم و از ان حال و توانگر سازم او را هزاره هلاک میشود